

نخست من جلو رفتم، سپس عمرو عاص و عثمان بن طلحه جلو آمدند و مسلمان شدند و با پیامبر (ص) بیعت کردند. و به خدا سوگند از آن هنگام که مسلمان شدم پیامبر (ص) در چگونگی کردار و پاداشی که لطف می فرمود میان من و هیچ یک از یارانش تفاوتی نمی گذاشت.^۱

عبدالملک بن عمر و ابو عامر عقدی هر دو از اسود بن شیبان، از خالد بن سمیر، از عبدالله بن رباح انصاری، از ابوقتاده انصاری سوارکار دلیر رسول خدا برای ما نقل کردند که می گفته است خود از پیامبر (ص) شنیده است هنگامی که نام فرماندهان لشکر موته را برده و خبر شهادت آنان را یکی پس از دیگری داده - یعنی جعفر و زید و عبدالله بن رواحه - و برای آنان آمرزش خواهی فرموده است. افزوده است که خالد بن ولید رایت را گرفت و آن حضرت انگشت خود را برافراشت و عرضه داشت پروردگارا او شمشیری از شمشیرهای تو است به دست او انتقام بگیر و یاری فرمای، و از آن روز خالد به شمشیر خدا - سیف الله - ملقب شد.

یعلی و محمد پسران عبید و عبدالله بن نمیر همگی از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر دادند که می گفته است * رسول خدا فرمود «همانا خالد شمشیری از شمشیرهای خداوند است که آن را بر کافران آخته و فرود آورده است».

یعلی و محمد در حدیث خود افزوده اند که پیامبر فرموده است * خالد را میازارید که او شمشیری از شمشیرهای خداست.

وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید طنافسی همگی از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر دادند که می گفته است * در حیره از خالد بن ولید شنیدم می گفت به روز جنگ موته نه شمشیر در دست من شکسته شد و از کار افتاد و شمشیر پهن یمنی من در دستم پایدار ماند.

محمد بن عمر واقدی می گوید به روز فتح مکه پیامبر (ص) به خالد فرمان داد از

۱. برخلاف ادعای این مرد، حضرت ختمی مرتبت در موضوع بنی جذیمه و سفاکی و بی رحمی خالد دستهای خود را بر آسمان افراشت و عرضه داشت خدایا من از آنچه خالد کرده است به سوی تو بی زاری می جویم؛ لطفاً به ص ۸۸۱ متن عربی و ص ۶۷۳ ترجمه مغازی واقدی، و سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۲ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۷ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم مراجعه شود.

ناحیه لیط^۱ وارد مکه شود او از همان جا به مکه درآمد با گروهی از قریش و همدستان آنان برخورد کرد که صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو با ایشان بودند و از ورود خالد جلوگیری کردند و سلاح برکشیدند و به سوی تیراندازی کردند، خالد به یاران خود فرمان جنگ داد و با آنان جنگ کرد و بیست و چهارتن از آنان را کشت.

پیامبر (ص) پس از گشودن مکه خالد بن ولید را به سوی بتخانه عزی گسیل داشت و آن را ویران کرد و به حضور رسول خدا که هنوز در مکه بود برگشت، پیامبر (ص) او را به سوی بنی جذیمه که از تیره‌های کنانه بودند و در منطقه غمیصاء که به فاصله یک شب راه در بخش پایین مکه قرار داشت روانه فرمود که آن جا رفت و برایشان افتاد، و چون پس از رحلت پیامبر (ص) پاره‌یی از اعراب از دین برگشتند ابوبکر خالد را فرستاد که وضع آنان را بررسی کند و ایشان را به اسلام فراخواند ولی خالد با ایشان در افتاد.

ابومعاویه ضریر از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * میان بنی سلیم ارتداد بود ابوبکر خالد را گسیل داشت، او مردانی از ایشان را در انبارهای خرما جمع کرد و آنان را به آتش کشید و سوزاند!؟^۲ عمر پیش ابوبکر آمد و گفت این مرد را که مردم را با عذاب ویژه الهی - آتش - عذاب کرده است از فرماندهی برکنار کن. ابوبکر گفت نه به خدا سوگند شمشیری را که خداوند آن را بر کافران کشیده است در نیام قرار نمی‌دهم و به خالد دستور داد از همان جا به جنگ مسیلمه برود.

محمد بن عمر واقدی، از شیبان بن عبدالرحمان از جابر، از عامر، از براء بن عازب، و طلحة بن محمد بن سعید از پدرش از سعید بن مسیب ما را خبر دادند و گفتند * پس از اینکه خالد از جنگ یمامه آسوده شد ابوبکر برای او نوشت که آهنگ عراق کند، خالد از یمامه بیرون آمد و خود را به حیره رساند و در ناحیه خفان فرود آمد، مرزبان حیره امیری از گماشتگان خسرو پرویز بود که او را پس از مرگ نعمان بن منذر بر آن کار گماشته بود، افراد خاندانهای قبیصه و ثعلبه و عبدالمسیح بن حیان بن بقیله با او دیدار کردند و در مورد حیره با او صلح کردند و پرداخت صد هزار درم را به عنوان جزیه پذیرفتند که خالد از آن جا آهنگ ناحیه سواد کند خالد چنان کرد و با آنان صلح کرد و منشوری برای آنان نوشت و این

۱. لیط: از مناطق پایین مکه است. به معجم ما استعجم، ص ۴۶۹ مراجعه شود.

۲. به راستی جای تأسف است که این خودکامگان با این کردارها که به نام اسلام تمام می‌شد چه زیانها زده‌اند و چه بهانه‌ها که به دست دشمن داده‌اند.

نخستین جزیه در اسلام بود.^۱

خالد از آن جا آهنگ عین‌التمر کرد و مردم را به اسلام فراخواند نپذیرفتند، با آنان جنگی سخت کرد و خداوند او را برایشان پیروزی داد، کشت و اسیر گرفت و اسیران را پیش ابوبکر گسیل داشت، خالد از آن جا آهنگ اَلیس کرد که دهکده‌یی در پایین فرات است با آنان صلح کرد و کسی که امضای صلحنامه را برعهده داشت هانی بن جابر طایی بود که با دویست هزار درهم صلح کرد.

خالد از آن جا حرکت کرد و کنار دهکده بانقیاء که بر کرانه فرات بود مستقر شد، آنان نخست یک شب تا بامداد با او جنگ کردند و سپس تقاضای صلح کردند، با آنان صلح کرد و برای ایشان منشوری نوشت، او با صلوبا پسر بصیهره که در کرانه فرات منزل داشت نیز صلح کرد به شرط آنکه صلوبا هزار درهم جزیه پردازد، پس از آن ابوبکر برای خالد نوشت به شام برود و ضمن نامه برای او نوشت که من تو را همچنان بر سپهسالاری سپاهت مستقر داشته‌ام و فرمانی برای تو نوشته‌ام که آن را می‌خوانی و به آن عمل خواهی کرد، اینک به شام برو تا نامه‌ام به تو برسد.

خالد گفت این کار عمر بن خطاب است که بر من حسد ورزیده و نخواسته است گشودن عراق به دست من صورت گیرد. خالد مثنی بن حارثه شیبانی را به جانشینی خود گماشت و همراه راهنمایان به راه افتاد و چون به دومة الجندل رسید نامه و فرمان ابوبکر همراه شریک بن عبده عجلانی به دست او رسید، خالد به روزگار خلافت ابوبکر یکی از امیران مناطق شام بود و آن جا مناطق بسیاری را گشود و عهده‌دار صلح با مردم دمشق بود و برای آنان صلحنامه‌یی نوشت که همان را تصویب کردند، هنگامی که ابوبکر درگذشت و عمر به ولایت رسید خالد را از امارت برکنار کرد و ابو عبیده بن جراح را به امیری گماشت و خالد در سپاه ابو عبیده و همراه او بود و جنگ می‌کرد و تا هنگامی که مرد در راه خدا تحمل رنج و زحمت و اقدام کرد و سرانجام به سال بیست و یکم در شهر حمص درگذشت و عمر بن خطاب را وصی خود قرار داد و در دهکده‌یی در یک میلی حمص به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * درباره آن دهکده پرسیدم گفتند نشان آن هم از

۱. نمی‌دانم محمد بن سعد از موضوع عهدنامه با مسیحیان نجران و قبول پرداخت جزیه نقدی و جنسی آگاه نبوده یا تجاهل کرده است. برای آگاهی بیشتر در آن باره به ترجمه الوثائق، ص ۱۳۸ مراجعه شود.

میان رفته است.

عبدالله بن زبیر حُمَیدی از سفیان بن عَیْنَه، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است * قیس بن ابی حازم می‌گفته است چون خالد بن ولید درگذشت عمر گفت خدا ابو سلیمان را رحمت کند که درباره او گمانهایی بردیم که آن چنان نبود. مسلم بن ابراهیم از جُویریة بن اسماء، از نافع ما را خبر داد که * چون خالد بن ولید درگذشت چیزی جز اسب و سلاح و غلام خود برجای نگذاشت، این خبر به اطلاع عمر بن خطاب رسید گفت خداوند ابو سلیمان را رحمت فرماید که غیر از آنچه گمان می‌کردیم بود.

عیاض بن غنم

بن زهیر بن ابی شداد بن ربیعة بن هلال بن اُهیَب بن ضَبّة بن حارث بن فهر، او پیش از صلح حدیبیه مسلمان شد و در حدیبیه همراه رسول خدا بود، عیاض مردی شایسته و بخشنده بود و همراه ابو عبیده بن جراح در شام بود و چون مرگ ابو عبیده فرا رسید عیاض بن غنم را بر آنچه که در ولایت او بود گماشت، عمر پرسید ابو عبیده چه کسی را به جانشینی خود گمارده است؟ گفتند عیاض بن غنم را، عمر او را مستقر کرد و برایش نوشت من تو را بر آنچه که ابو عبیده ولایت داشت ولایت دادم بر هر حقی که خداوند بر تو واجب فرموده است عمل کن.

ابویمان حمصی، از صفوان بن عمرو از گفته چند تن از مشایخ ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * هنگامی که عمر بن خطاب عیاض بن غنم را به فرماندهی لشکر حمص گماشت برای او روزانه یک دینار و یک گوسپند و یک مد آرد مقرر داشت.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * عیاض همچنان از سوی عمر بن خطاب والی حمص بود و به سال بیستم و روزگار خلافت عمر در شصت سالگی درگذشت، هنگامی که عیاض درگذشت نه مالی داشت و نه به هیچ کس وامی.

سعید بن عامر

بن جَدِیم بن سلامان بن ربیعة بن سعد بن جُمَح بن عمرو بن هُصَیص، پیش از جنگ خیبر

اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد و همراه حضرت ختمی مرتبت در جنگ خیبر و دیگر جنگهایی که پس از آن بود شرکت کرد، برای او در مدینه خانه‌یی سراغ نداریم، پس از مرگ عیاض بن غنم عمر بن خطاب او را به ولایت حمص و شهرهای اطراف آن که در اختیار عیاض بود گماشت.

سعید بن عامر گاهگاهی میان یاران خود گرفتار غش می‌شد، این موضوع را به عمر گفتند، عمر از او در آن باره از او پرسید، سعید گفت من از کسانی بودم که هنگام اعدام خُبیّب که خدای او را رحمت فرماید حضور داشتم و نفرین‌های او را شنیدم و خدا گواه است که در هر مجلسی یاد او بر اندیشه‌ام بگذرد غش می‌کنم، گوید این سخن مایهٔ افزونی احترام سعید پیش عمر شد.^۱

محمد بن سعد می‌گوید، از گفتهٔ ابویمان حمصی از جریر بن عثمان از حبیب بن عبید، از سعید بن عامر بن جذیم مرا خبر دادند که او درحالی که امیر حمص بود به هنگام فتح حمص بر اسب خود پریده بود و کسی به او گفته بود ای نژاده والاتبار چه نیکو بر اسب پریدی، سعید که از خاندان قریش بوده گفته است این کیست که مرا به غیر نامی که پدرم بر من نهاده است می‌خواند و نام می‌برد، غافل است که فرشتگان او را نفرین خواهند کرد. واقدی می‌گوید سعید بن عامر به سال بیستم به روزگار خلافت عمر درگذشته است.

فضل بن عباس

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصی، کنیه‌اش ابومحمد و بزرگترین پسران عباس بوده است، او در فتح مکه و جنگ حنین همراه رسول خدا بود و در جنگ حنین که مسلمانان گریختند و پشت به جنگ کردند او پایداری کرد. در حجةالوداع هم همراه پیامبر بود و رسول خدا او را پشت سر خویش بر ناقه خود سوار فرمود، فضل در مراسم غسل و خاک‌سپاری حضرت ختمی مرتبت شرکت داشت و سپس به شام رفت و در طاعون عمواس که از بخشهای اردن است به سال هیجدهم هجرت و روزگار خلافت عمر بن خطاب درگذشت.

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ خُبیّب که از اصحاب شایستهٔ رسول خداست و چگونگی اعدام او به ترجمهٔ مغازی واقدی، صص ۲۶۱ و ۲۶۵، چاپ مرکز نشر دانشگاهی مراجعه فرمایید.

ابومالک اشعری

او مسلمان شد و با پیامبر همنشینی داشت و همراه ایشان جنگ کرد و از آن حضرت روایت کرده است.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم، از یحیی بن عبدالعزیز ازدی، از عبدالله بن نعیم ازدی، از ضحاک بن عبدالرحمان بن عزرب از ابوموسی اشعری ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) برای ابومالک اشعری رایت فرماندهی سوارانی را که به تعقیب قبیله هوازن می‌رفتند بست و او را فرمان داد آنان را به هر کجا می‌گیرند تعقیب کند.

عوف بن مالک اشجعی

پیش از جنگ حنین مسلمان شد و در جنگ حنین شرکت کرد و رایت قبیله اشجع به روز فتح مکه همراه او بود، او به هنگام خلافت ابوبکر به شام کوچ کرد و در شهر حمص ساکن شد و تا آغاز حکومت عبدالملک بن مروان زنده بود و به سال هفتاد و سه درگذشت. کنیه‌اش ابو عمرو بوده است.

ثوبان برده آزاد کرده رسول خدا (ص)

از مردم سرات و کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است، گویند اصل او از قبیله حمیر بوده و اسیر جنگی شده است و پیامبر او را خریده و آزاد فرموده است، ثوبان تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت در خدمت ایشان بوده و پس از آن به شام رفته و در حمص ساکن شده است، یکی از خانه‌های وقفی حمص در اختیار او بوده است.^۱ ثوبان در همان شهر به سال پنجاه و چهار به هنگام حکومت معاویه درگذشته است.

۱. ابن اثیر در اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۴۹ می‌نویسد، ثوبان در رمله و حمص و مصر برای خود خانه ساخته و در فتح مصر حضور داشته است، و سپس چند روایت از ثوبان آورده است.

سهل بن حنظلیه

پدرش عمرو بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه است و مادرش از خاندان تمیم قبیله حنظله است و سهل را به مادرش نسبت داده‌اند و به او ابن حنظلیه گفته‌اند، در جنگ احد و خندق و دیگر جنگهای رسول خدا همراه ایشان بوده است، سپس به شام رفته و ساکن دمشق شده و در همان شهر درگذشته است.

شداد بن اوس

بن ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عامر بن عمرو بن مالک بن نجار برادرزاده حسان بن ثابت شاعر است، او به فلسطین کوچ کرد و آنجا ساکن شد و به سال پنجاه و هشت در سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان در نود و پنج سالگی همانجا درگذشت، او را در فلسطین بازماندگان و فرزندزادگانی است که در بیت المقدس اند، او را عبادت و کوشش در آن راه بوده و گاه از کعب الاحبار روایت کرده است.

فضالة بن عبید

بن نافذ بن قیس بن صهبیه بن اصرم بن جحجبا بن کلفة بن عوف بن عمرو بن عوف از انصار است. در جنگ احد و خندق و همه جنگهای دیگر رسول خدا همراه بوده است و سپس به شام کوچ کرد و ساکن دمشق شد و آنجا خانه ساخت و به روزگار معاویه بن ابی سفیان قاضی دمشق بود و به روزگار معاویه در همان شهر درگذشت و او را اعقابی است.

ابو ابی

نامش عبدالله و پسر عمرو بن قیس بن زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار از شاخه خزرج انصار است، او پسر همسر عبادة بن صامت بوده است، پدرش و برادرش قیس

در جنگ بدر شرکت کردند، ابوابی در بدر شرکت نکرده است، مادر او أم حرام دختر ملحان است که خاله انس بن مالک بوده است، ابوابی به شام رفت و ساکن بیت المقدس شد و اعقاب او در آن شهر باقی اند و او گاهی از رسول خدا (ص) روایت کرده است.

قبیصة بن عقبه از سفیان از منصور، از هلال بن یساف، از ابو مثنیٰ حمصی از ابوابی که پسر همسر عبادة بن صامت است ما را خبر داد که می گفته است * در محضر رسول خدا نشسته بودیم، فرمود به زودی امیرانی خواهند آمد که چیزهایی آنان را چنان سرگرم می دارد که نماز را در وقت خود نمی گزارند و آن را به تأخیر می اندازند، هان! که شما نماز را در اول وقت بگذارید، مردی پرسید که ای رسول خدا! سپس با آنان نماز بگذاریم؟ فرمود آری.

عبدالرحمان بن ثبیل

بن عمرو بن زید بن نجدة، از خاندان عمرو بن عوف انصار است، او ساکن شام شده است و از حضرت ختمی مرتبت روایت می کند که از شتابان سجده کردن و سر برداشتن از سجده - که مانند نکل زدن کلاغ بر زمین باشد - و از بر زمین نهادن ساعدها در سجده نهی فرموده است.

عمیر بن سعد

بن عبید بن نعمان بن قیس بن عمرو بن زید بن أمیه از خاندان عمرو بن عوف است. پدرش سعد که همان سعد قاری است در جنگ بدر شرکت کرده است، عمیر بن سعد افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) داشته و از ایشان روایت کرده است. عمر بن خطاب پس از سعید بن عامر بن جذیم او را والی حمص کرد.

عمرو بن عبسة

بن خالد بن حذیفة بن عمرو بن خلف بن مازن بن مالک بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم بن منصور بن عكرمة بن خَصْفَة بن قیس بن عیلان بن مُضَرَّ، کنیه اش ابونجیح است.

معن بن عیسی از معاویة بن صالح از ابویحیی سلیم بن عامر و ضمرة و ابوطلحه ما را

خبر دادند که ایشان شنیده‌اند از قول عمرو بن عبسه نقل می‌کرده که می‌گفته است * به حضور رسول خدا که در بازار عکاظ بود رسیدم و گفتم ای رسول خدا! در این آیین چه کسانی با تو همراهند؟ فرمود با من فقط دو مرد هستند ابوبکر و بلال!^۱ من همان هنگام اسلام آوردم و خود را چهارمین مسلمان می‌دانم، آنگاه گفتم ای رسول خدا آیا همراه شما بمانم یا پیش قوم خود بروم. فرمود پیش قوم خود برو شاید با کسانی که آن‌جا می‌بینی برگردی و اسلام را زنده سازی! گوید سپس پیش از فتح مکه به حضور پیامبر رسیدم سلام دادم و گفتم ای رسول خدا! من عمرو بن عَبَسَةَ سُلَمی هستم و دوست دارم از چیزهایی که شما می‌دانی و من نمی‌دانم و برای تو زیانی ندارد و برای من سودمند است پرسم.

واقعی می‌گوید عمرو بن عبسه پس از آن‌که در مکه مسلمان شد به سرزمین قوم خود یعنی بنی سلیم برگشت و او در منطقه صَفْنَةَ و حاذه که از زمینهای بنی سلیم است ساکن بود، او پس از جنگهای بدر و خندق و حنین و صلح حدیبیه در مدینه به حضور پیامبر آمد و با آن حضرت مصاحبت داشت و از ایشان روایت شنید و نقل کرد و پس از رحلت رسول خدا به شام رفت و تا هنگام مرگ ساکن آن‌جا بود.

حارث بن هشام

بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، روز فتح مکه مسلمان شد و همراه رسول خدا در جنگ حنین حاضر شد و پیامبر از غنایم حنین صد شتر به او عنایت کرد^۲ و او همچنان پس از مسلمان شدن در مکه ماند. پس از رحلت رسول خدا و رسیدن نامه ابوبکر به مکه که مسلمانان را به شرکت در جنگ روم فرا خوانده بود حارث بن هشام و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو همگی با هم به مدینه و پیش ابوبکر آمدند، ابوبکر در خانه‌های آنان از ایشان دیدار کرد و خوشامدگفت و از حضورشان شاد شد، آنان همراه مسلمانان برای جهاد به روم رفتند، حارث بن هشام در جنگهای فِجَل و اجنادین شرکت کرد و به سال هیجدهم و روزگار خلافت عمر در طاعون عمواس درگذشت.

۱. این سخن این عرب بادیه‌نشین با هیچ‌یک از منابع موثق سازگار نیست که بر فرض آنکه ابوبکر از مسلمانان نخستین باشد درباره بلال چنین ادعایی نشده است.

۲. حارث از مؤلفه قلوبهم است، به سیرت رسول الله، قاضی ابرقوهی، ص ۹۳۷، مراجعه شود.

عکرمه بن ابی جهل

نام ابوجهل عمرو بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم است، عکرمه روز فتح مکه مسلمان شد، پیامبر (ص) به سال حجة الوداع او را به سرپرستی صدقات و زکات هوازن گماشت، هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود عکرمه در منطقه تباله والی بر قبیله هوازن بود، او به هنگام خلافت ابوبکر صدیق برای شرکت در جهاد به شام رفت و در جنگ اجنادین شهید شد و او را نسلی نیست.

سهیل بن عمرو

بن شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن جِسل بن عامر بن لوی، کنیه اش ابو یزید است، او در حالی که مشرک بود همراه رسول خدا به جنگ حنین رفت و به هنگام بازگشت آن حضرت از حنین در منطقه جِعِرّانه مسلمان شد و پیامبر در آن هنگام صد شتر از غنائم حنین به او بخشید.

واقدی، از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش، از زیاد بن مینا، از ابوسعید بن ابی فضاله انصاری که اندکی افتخار مصاحبت پیامبر (ص) را داشته است ما را خبر داد که می گفته است * به هنگامی که ابوبکر ما را به جهاد شام روانه کرد با سهیل بن عمرو همسفر و همنشین بودم، شنیدم که می گفت خودم از رسول خدا شنیدم می فرمود توقف هریک از شما به اندازه یک ساعت در جنگ در راه خدا برتر از اعمال همه زندگانی اوست که کنار خانواده انجام دهد، سهیل افزود من هرگز به مکه برنخواهم گشت و همچنان آماده و کمر بسته جهاد خواهم بود، او همچنان در شام ماند تا آنکه به سال هیجدهم در طاعون عمواس به روزگار حکومت عمر درگذشت.

ابوجندل

پسر سهیل بن عمرو است، او از دیرباز در مکه مسلمان شد، پدرش او را به زنجیر بست و

زندانی کرد و او را از هجرت بازداشت.

ابوجندل پس از صلح حدیبیه از مکه گریخت و خود را به ابوبصیر که در منطقه ساحلی عیص - کناره دریای سرخ - بود رساند و تا هنگام مرگ ابوبصیر همان جا بود، سپس ابوجندل و دیگر همراهان ابوبصیر به مدینه و حضور رسول خدا آمدند، ابوجندل از آن پس همواره در جنگها همراه پیامبر (ص) بود و پس از رحلت آن حضرت همراه نخستین گروه از مسلمانان برای جهاد به شام رفت و آن جا هم پیوسته در راه خدا به جنگ و جهاد پرداخت و سرانجام به سال هیجدهم و روزگار خلافت عمر در طاعون عمواس شام درگذشت، ابوجندل فرزندی باقی نگذاشت.

یزید بن ابی سفیان

بن حرب بن أمیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی، مادرش زینب دختر نوفل بن حلف بن قوالة از خاندان کنانه است، یزید به روز فتح مکه اسلام آورد و همراه رسول خدا در جنگ حنین شرکت کرد و پیامبر (ص) از غنیمت‌های حنین صد شتر و چهل وقیه - زر یا سیم - به او عطا فرمود، از یزید بن ابی سفیان همواره به نیکی یاد شده است، ابوبکر هنگامی که امیران سپاه را به شام گسیل می‌داشت برای او رایتی بست و گفت هرگاه همگی با دشمن رویاروی شدید یزید فرمانده همگان خواهد بود و اگر پراکنده شدید هر کسی فرمانده یاران خود خواهد بود. ابوبکر او را پیاده بدرقه کرد و گفت من این گامهای خود را در راه خدا حساب می‌کنم، ابوبکر شروع به سفارش کردن به یزید بن ابی سفیان کرد، هنگامی که ابوبکر درگذشت یزید از سوی او والی شام بود، عمر بن خطاب هم یزید را به ولایت دمشق گماشت و همچنان والی شام بود و سرانجام به سال هیجدهم در طاعون عمواس درگذشت و او را نسلی نیست.

معاویة بن ابی سفیان

بن حرب بن أمیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی، مادرش هند دختر عتبة بن ربیعة بن

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد ابوبصیر به ترجمه نه‌ایة‌الارباب نویری، ج ۲، ص ۲۱۹ به قلم این بنده مراجعه شود که به تفصیل از دلائل النبوة بی‌هفی آورده است.

عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی و کنیه اش ابو عبدالرحمان بوده است، نسل او باقی اند، گفته می شده است که او به سال صلح حدیبیه مسلمان شده و اسلام خود را از پدرش پوشیده می داشته است.

معاویه می گوید، و چون به هنگام فتح مکه رسول خدا وارد مکه شد اسلام خود را آشکار ساختم و آن حضرت را دیدار کردم به من خوشامد گفت.

معاویه برخی از نامه های آن حضرت را می نوشته و در جنگهای حنین و طائف همراه ایشان بوده است، پیامبر (ص) از غنایم حنین صد شتر و چهل وقیه - سیم یا زر - عطا فرمود و بلال برای او وزن کرد، معاویه حدیثهایی از پیامبر روایت کرده است، عمر بن خطاب پس از مرگ یزید بن ابی سفیان معاویه را به ولایت دمشق گماشت که در اختیار برادرش یزید بود و او تا هنگام کشته شدن عمر همچنان والی دمشق بود، سپس عثمان بن عفان نخست او را بر همان ولایت دمشق گماشت و سپس حکومت بر همه شام را در اختیار او گذاشت و تا هنگام کشته شدن عثمان همانگونه بود. حکمرانی معاویه به عنوان امیر شام بیست سال طول کشید و سپس به عنوان خلافت با او بیعت شد و پس از علی بن ابی طالب علیه السلام^۱ بر خلافت او اجماع شد و بیست سال هم خلیفه بود تا آنکه در شب پنجشنبه نیمه ماه رجب سال شصتم هجری در هفتاد و هشت سالگی درگذشت.^۲

ابوهاشم بن عتبة

بن ربیعة بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی، به روز فتح مکه اسلام آورد و به شام هجرت کرد و ساکن دمشق شد و همان جا درگذشت.

عبدالله بن سعدي

نام سعدي عمرو و نام پدرش وقدان بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن

۱. در هر دو چاپ جمله علیه السلام ثبت است.

۲. بسیاری از مورخان مرگ معاویه را در شب اول رجب نوشته اند. به تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲۵ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸ مراجعه فرماید.

عامر بن لوی، روز فتح مکه مسلمانان شد و با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت و از ایشان روایت کرد، سپس به شام رفت و ساکن دمشق شد و همان جا درگذشت.

ضرار بن خطاب

بن مرداس بن کبیر بن عمرو بن حبیب بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر، او سوارکاری دلیر و شاعر بود.^۱ روز فتح مکه مسلمان شد و اسلامش پسندیده گردید و با رسول خدا (ص) افتخار مصاحبت یافت و سپس برای جهاد به شام رفت و همان جا درگذشت.

وائله بن اسقع

بن عبدالعزی بن عبد یالیل^۲ بن ناشب بن عنزة بن سعد بن لیث بن بکر از خاندان کنانه و کنیه اش ابو قرضافه و ساکن اطراف مدینه بوده است، سپس محبت اسلام در دلش افتاد و هنگامی که پیامبر (ص) آماده رفتن به جنگ تبوک می شد به حضور ایشان آمد و همراه آن حضرت به تبوک رفت، وائله از بی نوایان اهل صفة بوده و می گفته است همراه بیست تن از اصحاب پیامبر از اهل صفة بودیم که من از همه شان کوچکتر بودم، او حدیثهایی را از پیامبر شنیده و پس از رحلت ایشان به شام کوچ کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از معاویة بن صالح، از ابوزاهریه ما را خبر داد که می گفته است * وائله بن اسقع در شام به سال هشتاد و پنج در نود و هشت سالگی درگذشته است. گوید ابومغیره حمصی از اسماعیل بن عیاش از ابن خالد ما را خبر داد که می گفته است * وائله بن اسقع به سال هشتاد و سه در یکصد و پنج سالگی در محل سکونت خود که بیت المقدس بوده درگذشته است، او چون در جنگها شرکت می کرد از شهرهای دمشق و حمص هم می گذشت.

گوید عبدالله بن صالح، از معاویة بن صالح، از علاء بن حارث، از مکحول ما را خبر

۱. شش بیت از سروده های او در ابن حجر، الاصابة، ج ۲، ص ۲۰۹ آمده است.

۲. یالیل نام بی از بتهای اعراب است. به کتاب اصنام کلیبی، ص ۱۶۲، ترجمه استاد سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴، مراجعه شود.

داد که می‌گفته است * من و ابوازهر پیش وائله رفتیم و گفتیم ای ابواسقع حدیثی را که از رسول خدا شنیده باشی برای ما بگو. گوید ولید بن مسلم می‌گفت ابومصعب آزاد کرده و وابسته خاندان بنی یزید می‌گفت که * خودم وائله را دیدم خوراک چاشت و شامگاهی خود را کنار خانه‌اش می‌خورد و مردم را به غذا خوردن فرامی‌خواند.

تمیم داری

تمیم بن اوس بن خارجه بن سود بن جذیمة بن دارع بن عدی بن دار بن هانی بن حبیب بن نمارة بن لخم بن کعب. همراه برادرش نعیم بن اوس به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند و رسول خدا مناطق جبری و بیت عینون را در شام در اختیار آنان قرار داد. رسول خدا در شام هیچ تیول دیگری در اختیار کسی نگذاشت. تمیم در مصاحبت رسول خدا باقی ماند و همراه ایشان در جنگ شرکت و از ایشان روایت کرد و مدت‌ها در مدینه بود پس از کشته شدن عثمان بن عفان به شام رفت، کنیه تمیم ابورقیه بوده است.^۱

بُسر بن ابی ارطاة

نام اصلی ابوارطاه عُمیر و پسر عُویمر بن عمران بن جلیس بن سیار بن نزار بن معیص بن عامر بن لُوی است.

واقدی می‌گوید، رسول خدا (ص) رحلت فرمود و بُسر در آن هنگام خردسال بود و هیچ‌یک از محدثان مدینه نگفته‌اند که بُسر چیزی از پیامبر شنیده باشد. بُسر سپس به شام کوچ کرد. در روایت کسان دیگر غیر از واقدی چنین آمده است که بُسر محضر رسول خدا را درک و حدیثهایی را از ایشان روایت کرده است.

او از هواداران عثمان و همنشینان معاویه بوده و تا روزگار خلافت عبدالملک بن مروان زنده بوده است.^۲

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد این فرمان که بیت عینون در اختیار داری‌ها گذاشته شده به وثائق، ص ۱۰۴ مراجعه شود.
 ۲. از سرداران بسیار ستمگر است که نمونه‌های خون‌ریزی‌های او مایه ننگ امویان است. سرانجام دیوانه شد و در دیوانگی مرد. برای آگاهی از منابع شرح حال این درخیم به زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۲۳ مراجعه شود.

حیب بن مَسَلَمَة فِهری

او پسر مالک اکبر بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فِهر است. احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی از داود بن عبدالرحمان، از ابن جُرَیج از ابن ابی ملیکه از گفته خود حیب بن مسلمه ما را خبر داد که می گفته است * در مدینه به حضور پیامبر (ص) رفته است. پدرش خود را به او رسانده و گفته است ای رسول خدا! این پسر دست و پای - همه چیز - من است. پیامبر (ص) به حیب فرموده اند با پدر خود برگرد و همراه او باش که ممکن است به زودی بمیرد، گوید پدرش در همان سال مرد. واقدی می گوید آنچه در روایت مشایخ ما آمده این است که هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت حیب بن مسلمه دوازده ساله بوده و در هیچ جنگی همراه ایشان نبوده است، و در روایت دیگران چنین است که همراه رسول خدا گاهی در جنگ شرکت و احادیثی از ایشان حفظ و روایت کرده است.

حیب بن مسلمه به شام کوچ کرده و همواره با معاویه بن ابی سفیان بوده و در جنگ صفین و دیگر جنگهای او همراهش بوده است. معاویه او را به جنگ با رومیان می فرستاده و او را میان ایشان فتوحات و درافتادنهایی بوده است، معاویه سپس او را به عنوان حاکم ارمنستان فرستاده است و او به سال چهل و دو درحالی که به پنجاه سالگی نرسیده بود درگذشت.

ضحاک بن قیس بن خالد اکبر

بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فِهر. واقدی می گوید در روایت ما چنین آمده است که به هنگام رحلت رسول خدا ضحاک بن قیس پسر بچه یی بوده که به حد بلوغ نرسیده بوده است، و در روایت کس دیگری غیر از واقدی چنین آمده است که ضحاک محضر پیامبر (ص) را درک کرده و از ایشان حدیث شنیده است.^۱

۱. از سرداران سفاک معاویه که مکرر به سرزمین های منطقه حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یورش آورد و

عُفان بن مُسلم از حماد بن سلمه از علی بن زید از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از اینکه یزید بن معاویه مرد، ضحاک بن قیس برای قیس بن هیشم چنین نوشت.^۱

«سلام بر تو، و بعد من خود از پیامبر(ص) شنیدم می‌فرمود «همانا در آخر زمان فتنه‌هایی همچون دود پدید خواهد آمد که در آن دل آدمی همانگونه که تن او می‌میرد خواهد مرد. آدمی شب را درحالی که مؤمن است به روز می‌آورد و همان روز را درحالی که کافر شده است به شب می‌رساند. یا شبانگاه کافر است و بامداد مسلمان، گروهی آیین و بهره‌های آن جهانی خویش را به کالایی اندک از این جهان می‌فروشند» اینک یزید بن معاویه درگذشت و شما برادران و مهرورزان نسبت به ما، بر ما پیشی مگیرید تا خودمان برای خویش خلیفه‌یی برگزینیم.^۲

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * و چون معاویه بن یزید بن معاویه درگذشت و مردم در شام گرفتار اختلاف شدند، ضحاک بن قیس مردم را به بیعت کردن با عبدالله بن زبیر فرا خواند، عبدالله بن زبیر هم منشور حکومت شام را برای او فرستاد، و چون با مروان بن حکم به حکومت بیعت شد با سپاه خود آهنگ جنگ با ضحاک کرد آنان در مرغزار راهط رویاروی شدند و جنگ کردند و ضحاک بن قیس همان جا کشته شد و این اتفاق به نیمه ذی‌حجه سال شصت و چهارم بود.

قُبات بن اَشِيْم

بن عامر بن مَلُوْح بن یعمر که همان شدّاخ است و او پسر عوف بن کعب بن عامر بن لیث بن بکر بن عبدمناة بن کنانه است. قُبات در جنگ بدر همراه مشرکان مکه و از نام‌برداران آنان بود، بعد مسلمان شد و همراه رسول خدا در بعضی از جنگها بود. به روز جنگ یرموک

→

خونها ریخت و بر سر کاروانهای حجاج حمله برد. برای آگاهی بیشتر به شرح خطبة ۲۹ نهج البلاغه در شرح ابن ابی‌الحدید و الغارات ثقفی، صص ۳۲۲ و ۳۲۶ چاپ مرحوم محدث ارموی مراجعه شود.
 ۱. از سخنوران و دلیران و اعیان بصره و طرفدار امویان بوده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۶۲ مراجعه شود.
 ۲. ملاحظه می‌کنید که هرکس می‌خواست است از این گونه احادیث به سود خود استفاده کند.

فرماندهی بخش کناری سپاه ابو‌عبیده بن جراح را برعهده داشت و سپس ساکن شام شد و از او روایت شده است.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از محمد بن شعیب از ابو‌خالد رحبی که همان ثور بن یزید است از ابن سیف کلاعی، از عبدالرحمان بن زیاد، از قباث بن اشیم لیشی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرموده است نماز دوتن که یکی از ایشان بر دیگری امامت کند نزد حق تعالی پاکیزه‌تر از نماز هشت تن است که به صورت فرادی گزارده شود و نماز چهارتن که یکی بر دیگران امامت کند نزد حق تعالی پاکیزه‌تر از صد نماز فرادی است. ابن شعیب می‌گوید از ابو‌خالد پرسیدم مقصود از کلمه تثنی که در این حدیث آمده است چیست؟ گفت یعنی پراکنده - فرادی.

ابو‌امامة باهلی

نامش صدی و پسر عجلان است و از سلیمان روایت کرده است. کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از میمون بن مهران از ابو‌امامه ما را خبر داد که می‌گفته است * در جنگ صفین حاضر بودم هیچ مجروحی را نمی‌کشتند و هیچ فراری را تعقیب نمی‌کردند و جامه و سلاح هیچ کشته‌یی را بر نمی‌داشتند.^۱ فضل بن دکین، از حماد بن سلمه، از ابو‌غالب ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو‌امامه را دیدم که ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌کرد. گوید از گفته ابو‌یمان حمصی از جریر بن عثمان از حبیب بن عبید مرا خبر دادند که * ابو‌امامه حدیث را به گونه‌یی نقل می‌کرد که گویی کسی بر او القاء و برای او بازگو می‌کند. و از گفته عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح از حسن بن جابر مرا خبر دادند که * از ابو‌امامة باهلی درباره‌ی نوشتن و ثبت کردن علم پرسیده است، پاسخ داده است عیبی ندارد یا در آن عیبی نمی‌دانم.

ابوالولید مسلم می‌گوید، عثمان بن ابی‌عاتکه از سلیمان بن حبیب ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو‌امامه باهلی می‌گفته است این مجالس نقل حدیث از ابزارهای تبلیغ فرمان

۱. ابو‌امامه همراه ابو‌درداء برای وساطت به صفین آمده و بدون شرکت در جنگ به شام برگشته‌اند. به نصر بن مزاحم وقعة صفین، ص ۱۹۰، چاپ عبدالسلام محمد هارون مراجعه فرمایید.

خدا برای شماست و حضرت ختمی مرتبت آنچه را که برای آن مبعوث شده بود به ما ابلاغ فرموده است، شما هم بهترین چیزی را که از ما می شنوید به دیگران ابلاغ کنید، گفته اند ابوامامه به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان به سال هشتاد و شش در شصت و یک سالگی درگذشته است.

عزباض بن ساریه سُلمی

کنیه اش ابونجیح بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید * عرباض به سال هفتاد و پنج در آغاز حکومت عبدالملک بن مروان در شام درگذشت.

عمرو بن مُره جُهَنی

به روزگار پیامبر (ص) پیرمردی بوده است.

عتبة بن نَدْر سُلمی

ساکن دمشق بوده و به سال هشتاد و چهار درگذشته است.

عتبة بن عبد سُلمی

ساکن شام بوده است.

هیثم بن عدی می گوید، او به سال نود و یک یا نود و دو درگذشته است، محمد بن عمر واقدی می گوید * به سال هشتاد و هفت و در نود و چهار سالگی درگذشته است.

عبدالله بن بُسر مازنی

او پسر مازن بن منصور برادر سلیم بن منصور و کنیه‌اش ابو صفوان بوده است. محمد بن سعد می‌گوید، از ابویمان حمصی، از اسماعیل بن عیاش، از جریر بن عثمان و صفوان بن عمرو مرا خبر دادند که آن دو می‌گفته‌اند عبدالله بن بُسر را که از اصحاب پیامبر (ص) بوده است دیده‌اند که موهای سر و ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بسته است و سربرهنه بوده است.

ابویمان می‌گوید * جریر بن عثمان مرا گفت خود دیدم جامه‌های عبدالله بن بُسر برچیده و تا حدود ساق پایش بود و ردای او بالای پیراهن بود و هرگاه میان راه از کنار سنگی می‌گذشت از آن فاصله می‌گرفت.

گوید صفوان بن عمرو مرا خبر داد و گفت * بر پیشانی عبدالله بن بُسر نشان سجده دیدم.

واقدی می‌گوید * عبدالله بن بُسر به سال هشتاد و هشت به سن نود و چهار سالگی درگذشت و او آخرین کس از اصحاب رسول خداست که در شام درگذشته است.

عبدالله بن حوالة

کنیه‌اش ابو حوالة بوده است. هیشم بن عدی می‌گوید او از قبیلهٔ اُزد بوده است. واقدی می‌گوید * از تیرهٔ معیص بن عامر بن لوی و کنیه‌اش ابو محمد و ساکن اردن بوده است و در سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان به هفتاد و دو سالگی و به سال پنجاه و هشت درگذشته است.

یزید بن هارون از گفتهٔ کهمس بن حسن از عبدالله بن شقیق از مردی از قبیلهٔ عَنزَه به نام زائده یا مزیده بن حوالة ما را خبر داد که می‌گفته است * در سفری همراه رسول خدا (ص) بودیم و حدیثی را که تمام آن در مورد عثمان بود از حضرت ختمی مرتبت نقل می‌کرد.^۱

۱. ظاهراً در این سلسله سند نام خود عبدالله بن حوالة از متن همهٔ چاپها افتاده است و گرنه ارتباط موضوع سست خواهد بود، و برای این بنده چندان روشن نیست.

کعب بن مُرّة بهزی

بهزی یکی از شاخه‌های سُلَیم است. کعب در اردن سکونت داشته و او همان کسی است که از پیامبر (ص) حدیثی مانند همان حدیث عبدالله بن حواله دربارهٔ عثمان نقل می‌کند. کعب به سال پنجاه و هفت درگذشته است.

کعب بن عاصِم اشعری*

کعب بن عیاض

افتخار مصاحبت پیامبر را داشته است و عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح، از عبدالرحمان بن جُبیر از پدرش، از کعب بن عیاض حدیثی را از او نقل می‌کند که می‌گفته است از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود «برای هر امت آزمون و بلایی است و همانا آزمون و فتنه امت من مال است»^۱.

مقدم بن معدی کرب کنَدی

کنیه‌اش ابویحیی بوده و به سال هشتاد و هفت و به نود و یک سالگی و روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در شام درگذشته است.

عبدالله بن قُرط ازدی ثمالی*

۱. سیوطی هم این حدیث را به شماره ۲۴۰۷ در جامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۸ آورده است و در پابریک آن را از سنن ترمذی و مستدرک حاکم نیشابوری هم از گفتهٔ همین کعب بن عیاض استخراج کرده‌اند.

حکم بن عُمیر ثمالی

از قبیلهٔ آزد و ساکن شهر حمص بوده است.

عمار بن نصر از بقیهٔ بن ولید، از عیسی بن ابراهیم، از موسی بن حبیب ما را خبر داد که می‌گفته است * از حکم بن عُمیر ثمالی که از اصحاب پیامبر بود شنیدم می‌گفت رسول خدا فرموده‌اند هر دو تن و آنچه پیش از آن باشد جماعت است - یعنی در نماز گزاردن.

عبدالله بن عائذ ثمالی

با رسول خدا (ص) مصاحبت داشت و ساکن شام شد، ابویمان حمصی از صفوان بن عمرو، از ابوسفیان محمد بن زیاد الهانی نقل می‌کرد که می‌گفته است * هنگامی که عبدالله بن عائذ ثمالی محضر شده است، خصیف بن حارث به او گفته است چه خوب است اگر بتوانی پس از مرگ به خواب ما بیایی و ما را خبر دهی که پس از مرگ چه دیدی و چه بر سرتان آمد، گوید پس از چندی او را در خواب دید و گفت آیا ما را خبر می‌دهی؟ عبدالله بن عائذ گفت سرانجام رهایی یافتیم و نزدیک بود که نجات پیدا نکنیم. آری پس از گرفتاریهایی که موها را سپید می‌کند رهایی یافتیم و پروردگار خود را بهترین پروردگار دیدیم، گناهان را می‌آمرزد و از خطاها می‌گذرد فقط از گناه احراض گذشت نمی‌کند. گوید از عبدالله بن عائذ پرسیدم احراض چیست؟ گفت کسانی که مردم با انگشتان خود به ایشان اشاره می‌کنند.^۱

ابو ثعلبه خُشینی

منسوب به قبیلهٔ خُشین است که از شاخه‌های قبیلهٔ قضاعه است، آن‌چنان که یاران او به ما خبر داده‌اند نامش جُرهم و نام پدرش ناش بوده است، و از گفتهٔ ابو مُسهر دمشقی ما را خبر

۱. ابن اثیر در النهایة، ج ۱، ص ۳۶۸، احراض را به معنی کسانی که شهره به گناه شده‌اند و در گناه چنان زیاده‌روی کرده‌اند که مردم آنان را به یکدیگر با انگشت نشان می‌دهند و نیز به معنی کسانی که مذهب آنان فاسد است معنی کرده است.

دادند که می گفته است * نام ابو ثعلبه جُرثومه و نام پدرش عبدالکریم بوده است. عفان بن مسلم، از وهیب، از نعمان بن راشد، از زهری، از عطاء بن یزید لثی از خود ابو ثعلبه خُشینی ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در انگشت ابو ثعلبه انگشتری زرین دیده است و با ترکه‌یی که در دست داشته شروع به کوبیدن بر انگشت او فرموده است. گوید رسول خدا لحظه‌یی از او روی برگرداند و ابو ثعلبه انگشتری را بیرون آورد و به گوشه‌یی پرت کرد. پیامبر (ص) نگریست و انگشتری را در دست او ندید، فرمود «چنان می بینم که تو را به درد و زحمت و غرامت انداختم».

محمد بن عمر واقدی می گوید، عبدالرحمان بن صالح از محجن بن وهیب ما را خبر داد که می گفته است * ابو ثعلبه خُشینی هنگامی به حضور پیامبر آمد که آن حضرت برای رفتن به خیبر آماده می شد، ابو ثعلبه همراه ایشان در جنگ خیبر شرکت کرد، پس از آن نمایندگان خُشین که هفت تن بودند به حضور پیامبر آمدند و در خانه ابو ثعلبه منزل کردند. محمد بن عمر واقدی می گوید * ابو ثعلبه خُشینی در شام به سال هفتاد و پنج که آغاز حکومت عبدالملک بن مروان بود درگذشت.

ابو کبشة انماری

هیشم بن عدی می گوید او همراه رسول خدا در جنگ تبوک شرکت کرده است.

عبدالرحمان بن قتادة سلمی

او با پیامبر (ص) مصاحبت و از ایشان روایت کرد و ساکن شام شد. معن بن عیسی، از معاویه بن صالح، از راشد بن سعد، از خود عبدالرحمان بن قتاده سلمی که از اصحاب رسول خداست ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم پیامبر (ص) می فرمود خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید و مردم را از صلب او پدید آورد و فرمود این گروه در بهشتند و مرا مهم نیست و این گروه در دوزخند و مرا مهم نیست. مردی گفت ای رسول خدا پس برای چه و به چه منظور کار کنیم فرمود برای تغییر یا تحکیم سرنوشت.

نُعَیم بن هَبَّار غطفانی

نام او و نام پدرش را برای ما معن بن عیسی از معاویه بن صالح، از ابوالزاهریه، از کثیر بن مرّه همینگونه نقل کرده است، ولید بن مسلم هم همینگونه ضبط کرده است ولی دیگران نام پدرش را به صورت حمار آورده‌اند.

نُعَیم اندکی افتخار مصاحبت با پیامبر(ص) را داشته و از ایشان روایت کرده است و سپس به شام کوچیده و ساکن دمشق شده است.

عبدالرحمان بن ابی عمیرة مزنی

او از اصحاب رسول خدا بوده که در شام ساکن شده است. و هموست که درباره معاویه روایتی را که از او نقل شده روایت کرده است و آن چنین است که ولید بن مسلم می‌گفته است یکی از مشایخ حدیث دمشق! از گفته یونس بن میسرة بن جلیس ما را حدیث کرد که می‌گفته است * از عبدالرحمان بن ابی عمیرة مزنی شنیدم که می‌گفت از پیامبر شنیدم می‌فرمود در بیت المقدس بیعت هدایت صورت خواهد گرفت.^۱

گوید ابو مسهر، از سعید بن عبدالعزیز از ربیعة بن یزید از عبدالرحمان بن ابی عمیرة که از اصحاب رسول خدا(ص) بود روایت می‌کرد که آن حضرت درباره معاویه دعا کرده و فرموده است خدایا او را هدایت‌کننده و هدایت‌شده قرار بده. او را هدایت و مردم را به او هدایت فرمای.^۲

۱. بر فرض صحت این حدیث و حال آنکه همان راوی اول ناشناخته است، از کجا فهمیده است که مصداق این بیعت به بیعت با معاویه برمی‌گردد!!

۲. چه خوب است که خوانندگان در همین جلد طبقات به شرح حال عاصم بن عاصم لثی مراجعه فرمایند تا ملاحظه فرمایند که حضرت ختمی مرتبت درباره معاویه و پدرش چنان خشمگین شده‌اند که حاضران به خدا پناه برده‌اند.

ابوسیاره مُثعی

هم پیمان بنی بجاله بوده است.

عثمان بن عمر، از سعید بن عبدالعزیز، از سلیمان بن موسی، از ابوسیاره مُثعی ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر گفتم مرا نخلستانی است، فرمود زکاتش را پرداز، گفتم کوهستان آن جا را مخصوص من قرار بده، و آن حضرت آن را در اختیار من گذاشت.^۱

وحشی بن حرب حبشی

او قاتل حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه است، پس از جنگ احد مسلمان شد و گاهی با رسول خدا مصاحبت داشت و از آن حضرت حدیثهایی شنیده است. او در کشتن مسیلمه کذاب هم شرکت داشته و خود می‌گفته است بهترین مردم - حمزه - و بدترین مردم - مسیلمه - را کشتم، او به شام کوچ کرد و ساکن حمص شد و اعقاب او تا امروز - قرن سوم - در حمص باقی‌اند.

ولید بن مُسلم از گفته یکی از نوادگان او که نام او هم وحشی و نام پدرش حرب بوده است چند حدیث را از گفته پدر بزرگش از حضرت ختمی مرتبت نقل کرده است.

ولید بن مُسلم می‌گوید همین نواده او از گفته پدر بزرگش وحشی مرا خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که ابوبکر برای خالد بن ولید رایت فرماندهی جنگ با از دین برگشتگان را بست به من گفت ای وحشی! همراه خالد برو و در راه خدا جنگ کن همان‌گونه که برای جلوگیری از راه خدا جنگ می‌کردی. وحشی می‌گوید همراه خالد رفتم و با بنی حنیفه رویاروی شدیم و آنان دو یا سه بار مسلمانان را عقب راندند و سپس خداوند بر مسلمانان رحمت آورد و توبه ایشان را پذیرفت و در قبال فرود آمدن شمشیرها بر سرشان ایستادگی کردند و من شراره‌های آتش را از برخورد شمشیرها دیدم و آوایی چون بانگ جرس شنیدم و چندان شمشیر زدم که دسته شمشیر در دستم به خون آغشته شد و خداوند

۱. شرح حال این مرد در اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۲۴ گویاتر آمده است و آن جا گفته شده که زبوردار است یعنی به جای نخل، نحل درست است و پس از این کلمه افزوده است که غسل به دست می‌آورم.

متعال یاری خود را فرو فرستاد و بنی حنیفه شکست خوردند و خداوند آنان را به هزیمت راند و مسیلمه را کشت. وحشی می‌گفته است ابوبکر می‌گفت از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود «خالد شمشیری از شمشیرهای خداوند است که او را بر مشرکان آخته است».

محمد بن مصعب قرقسانی از ابوبکر بن ابی مریم از راشد بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین کس که جامه‌های نرم - ظاهراً یعنی ابریشمی - در حمص پوشید و برای باده‌نوشی تازیانه خورد وحشی بود.

عثمان بن عثمان ثقفی

از اصحاب رسول خدا (ص) است.

از گفته ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از ابن ابی عوف، از عثمان بن عثمان ثقفی صحابی رسول خدا مرا خبر دادند که می‌گفته است * آن حضرت می‌فرمود خداوند از بنده خود توبه او را یک سال پیش از مرگ او می‌پذیرد و همانا که خداوند از بنده خود توبه‌اش را یکماه پیش از مرگ او می‌پذیرد، و همانا که خداوند توبه بنده خود را به اندازه فراق ماده شتری پیش از مرگ او می‌پذیرد، گفته شد فراق چیست؟ فرمود فاصله میان دوبار دوشیدن ماده شتر.

مسلم بن حارث

از اصحاب پیامبر بود و سپس ساکن شام شد.

ولید بن مسلم می‌گوید، عبدالرحمان بن حسان کنانی، از حارث بن مسلم بن حارث تمیمی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ما را به جنگی روانه فرمود، چون نزدیک دژ رسیدیم و هیاهوی مردمش را شنیدیم من اسب خود را برانگیختم و با تاخت و تاز خود را پیش ایشان رساندم و گفتم لا اله الا الله بگوئید تا در امان قرار گیرید، آنان چنان کردند. یاران ما به من گفتند ما را از غنیمتی که در دسترس ما قرار داشت محروم ساختی، چون به حضور پیامبر (ص) برگشتیم و از موضوع آگاه شد آنچه را انجام داده بودم تحسین فرمود و به من گفت به شمار هر انسانی از آن گروه که مسلمان شده‌اند برای تو چنین

و چنان پاداشی خواهد بود و سپس فرمود برای تو نامه‌یی می‌نویسم و سفارش تو را به پیشوایان مسلمانان که پس از من باشند خواهم نمود. گوید آن حضرت برای من نامه‌یی نوشت و آن را مهر فرمود. پس از رحلت رسول خدا آن نامه را پیش ابوبکر بردم مهر آن را شکست و گشود و چیزی به من داد و سپس آن را مهر کرد. و چون ابوبکر درگذشت پیش عمر بن خطاب بردم مهر آن را گشود و چیزی به من داد و آن را مهر کرد. و چون عثمان به حکومت رسید نامه را پیش او بردم مهر از آن برگرفت و آن را خواند و چیزی به من داد.^۱ گوید هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید به حارث پسر مسلم خبر داد که پیش او آید، حارث پیش او آمد عمر بن عبدالعزیز چیزی به او داد و گفت می‌توانستم بدون اینکه تو را بخواهم چیزی برای تو بفرستم، ولی می‌خواستم که خودت این سخن و گفته پدرت را از قول حضرت ختمی مرتبت برای من بگویی، و من آن را برای او نقل کردم.

مالک بن هبیره سلمی

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی، از مالک بن هبیره سلمی که اندکی افتخار مصاحبت با رسول خدا را داشته است ما را خبر داد که پیامبر فرموده‌اند: * «هرگاه سه صف برای نمازگزاردن بر مرده‌یی برپا شود بهشت بر او واجب می‌شود».

عبدالله بن معاویه غاضری

از گفته عوف، از اسحاق بن زبریق شامی مرا خبر دادند که می‌گفته است: * عبدالله بن سالم زبیری از یحیی بن جابر از عبدالرحمان بن جبیر بن نفیر از گفته پدرش مرا خبر داد که: * عبدالله بن معاویه غاضری از قول حضرت ختمی مرتبت برای او حدیث کرده که فرموده است: «سه چیز است که هرکس آن سه را انجام دهد مزه ایمان را چشیده است، پرستش خدای یگانه، گواهی دادن براین که خدایی جز او نیست و پرداخت زکات مال در کمال رضایت و خوش دلی».

۱. به این نامه در ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۶۰، و ابن حجر، الاصابة، ذیل شماره ۲۰۷۷ اشاره شده است، ولی متن نامه نقل نشده است.

عمرو بکالی

یزید بن هارون از جُریری، از ابوتمیمه هُجیمی ما را خبر داد که می‌گفته است: * به شام رفتم به مردی که انگشتهایش بریده شده بود یا به روایت حماد بن سلمه دستهایش بریده بود برخوردارم که مردم گرد او فراهم آمده بودند و او برای ایشان حدیث می‌گفت، پرسیدم این کیست؟ گفتند فقیه‌تر مردی از اصحاب رسول خدا (ص) است که روی زمین باقی مانده است. این عمرو بکالی است. گفتم انگشتهایش چه شده است؟ گفتند در جنگ یرموک از دست داده است.

سنان بن عَرَفَة

از اصحاب رسول خدا (ص) است که در شام ساکن شده است و از پیامبر (ص) روایت کرده که فرموده است هرگاه زنی همراه مردان - لابد در مأموریت‌های جنگی - بمیرد یا مردی همراه زنان بمیرد آنان را غسل نمی‌دهند بلکه تیمم می‌دهند.^۱

ابوهند داری

عبدالله بن یزید که پدر عبدالرحمان قاری است از گفته حَبِیْوَة بن شَرِیح، از ابوصخر حُمَید بن زیاد، از مکحول، ما را خبر داد که می‌گفته است: * از ابوهند داری شنیدم که می‌گفت خود شنیدم که پیامبر (ص) می‌فرمود هرکس به قصد ریاکاری و به گوش دگران رساندن کاری انجام دهد به روز رستخیز با خدای همانگونه دیدار خواهد داشت. این حدیث را ابن لهیعه هم از ابوصخر از مکحول شنیده و روایت کرده و افزوده است که ابوهند داری برادر تمیم داری است.

۱. مکرر گفته‌ام که این‌گونه احادیث بدون بررسی کامل از سوی اهل نظر نمی‌تواند ملاک عمل قرار گیرد.

معاویه هُدَلِی

از ابویمان حمصی از گفته جریر بن عثمان از سلیم بن عامر، از معاویه هُدَلِی صحابی رسول خدا (ص) مرا خبر دادند که می‌گفته است * منافع نماز می‌گزارد و خداوند او را تکذیب می‌کند و زکات می‌پردازد و خدایش تکذیب می‌کند و در جنگ شرکت می‌کند و خدایش تکذیب می‌کند و در جنگ کشته می‌شود و خدایش او را از اهل آتش قرار می‌دهد.

نَهِیک بن صَرِیم سَکُونِی

یحیی بن عبدالحمید حمانی، از محمد بن ابان قرشی، از یزید بن یزید بن جابر، از بُشر بن عبیدالله از ابوادریس خَوْلانی از نهیک بن صریم سکونی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر فرمودند «بقیه و بازماندگان شما کنار رود اردن با دجال جنگ خواهند کرد شما بر جانب خاوری و دجالیان بر کرانه باختری خواهید بود و نمی‌دانم اردن کجاست».

سَفِیان بن اسید حَضْرَمِی

از گفته بقیه بن ولید، از ابوشریح حضرمی که همان صبارة بن مالک است مرا خبر دادند که از پدرش شنیده از قول عبدالرحمان بن جبیر از پدرش از سفیان بن اسید حضرمی نقل می‌کرد که می‌گفته است * از پیامبر (ص) شنیده که می‌فرموده است «خیانت بزرگی است که برای برادر دینی خود حدیثی نقل کنی که او برای تو و به پاس تو آن را تصدیق کند و تو او را تکذیب کنی».

ابو بَجِیر

او هم صحابی است، ابن بقیه می‌گوید، سعید بن سنان، از ابوالزاهریه، از جبیر بن نفیر از ابوبجیر که از اصحاب پیامبر (ص) بوده است برای ما نقل کرد که می‌گفته است * پیامبر (ص)

روزی سخت گرسنه بود، سنگی بر شکم خویش نهاد و فرمود بسا کسا که در این جهان سیر و ناز پرورده - و پوشیده با جامه‌های نرم و لطیف - است و به رستخیز گرسنه و برهنه خواهد بود، چه بسا کسی به پندار خویش خود را گرامی می‌سازد و به حقیقت نفس خویشتن را خوار می‌سازد، و چه بسا کسی نفس خود را خوار و زبون می‌سازد و به حقیقت آن را گرامی می‌دارد، چه بسا کسانی که از اموالی که خداوند به رسول خود ارزانی داشته است بهره‌مند و در آن فرو شده‌اند ولی در پیشگاه خداوند آنان را بهره و ارزشی نیست. همانا کردار بهشتی هر چند دشوار است ولی سود و بهره آن رو به فزونی است و همانا کردار برای آخرت راهی آمیخته با سختی و دشواری است. همانا چه بسا که شهوت یک ساعت اندوهی دراز را در پی داشته باشد.

نیای ابواسود سُلمی

از گفته بقیه بن ولید مرا خبر دادند که می‌گفته است * عثمان بن زُفر جُهَنی از ابواسود سُلمی از پدرش از پدر بزرگش برای من حدیث کرد که می‌گفته است من هفتمین هفت نفری بودم که همراه حضرت ختمی مرتبت به روز عید قربان حضور داشتیم. پیامبر ما را فرمان داد که هر یک در می‌نهادیم و گوسپندی به هفت درم خریدیم و گفتیم ای رسول خدا به خدا سوگند که گران خریدیم، پیامبر فرمود، همانا بهترین قربانی‌ها گران‌تر و فربه‌تر آن است. و سپس دستور داد که یک مرد یک دست گوسپند و یک مرد دست دیگر گوسپند و یک مرد یک پای آن و مردی دیگر پای دیگر گوسپند را گرفتند و دو مرد دیگر هر کدام یک شاخ گوسپند را در دست گرفت و مرد هفتم گلوی گوسپند را برید و همگی تکبیر گفتیم.

ثوبان بن یَمْرَد

صحابی و معروف به ذوالاصابع و از مردم یمن است. او از جمله نیروهای امدادی است که در بیت‌المقدس شام سکونت گزید.

ولید بن مسلم می‌گوید، عثمان بن عطاء، از پدرش از ابو عمران از ذوالاصابع ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر عرض کردم ای رسول خدا اگر به زنده ماندن پس از

رحلت شما گرفتار آمدم برای سکونت به کجایم فرمان می‌دهی؟ فرمود ساکن بیت المقدس باش شاید خداوند تو را فرزندان ارزانی دارد که آن مسجد را آباد بدارند. بامدادان و شبانگاه در آن آمدوشد کنند.

مازن بن خثیمه

از گفتهٔ اسماعیل بن عیاش از صفوان بن عمرو، از عمرو بن قیس بن ثور بن مازن بن خثیمه مرا خبر دادند که می‌گفته است * مازن بن خثیمه و هَنْبَلُ پدربزرگ زَمَلُ را معاذ بن جبل روزی که میان قبیله‌های سکون و سکاسک فرود آمده به جنگ ایشان فرستاده است و آن دو چندان جنگ کرده‌اند که مردم مسلمان شده‌اند، معاذ آنان را به حضور رسول خدا (ص) فرستاده است و آن حضرت میان قبایل سکون و سکاسک عقد برادری بسته است.

ابوحنس انصاری

او همان کسی است که پیامبر (ص) به او فرموده‌اند به فکر امیری مباش.

ابوریحانه انصاری

او هم صحابی است. از گفتهٔ ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از سعید بن مرشد ما را خبر داد که عبدالرحمان بن حوشب از ثوبان بن شهر حدیث می‌کرد که می‌گفته است * کَرِیبُ بن ابرهه همراه عبدالملک بن مروان در ناحیه دَیْرْمُرَّان روی بامی نشسته بود، سخنی از کبر و غرور به میان آمد، کَرِیبُ گفت از ابوریحانه شنیدم که می‌گفت از رسول خدا شنیدم فرمود «چیزی از کبر وارد بهشت نمی‌شود» در این میان کسی گفت ای رسول خدا من دوست می‌دارم دستگیرهٔ تازیانه بند کفشم زیبا باشد و خود را با آن می‌آرایم. پیامبر (ص) فرمودند «آن کار از کبر نیست، خداوند جمیل است و زیبایی را دوست می‌دارد، کبر این است که حق را به تمسخر گیرند و با چشم خود مردم را خوار و کوچک سازند».

ذومخمر

برادرزاده نجاشی است. در برخی از احادیث نام او را ذومخبر نوشته‌اند و همان ذومخمر صحیح است و در بیشتر روایات هم همینگونه است، او از مردم یمن است و اندکی افتخار مصاحبت با رسول خدا را داشته است. ذومخمر بعدها ساکن شام شده و مردم از او روایت کرده‌اند.

رؤح بن عبادة و محمد بن مصعب از گفته اوزاعی، از حسان بن عطیه، از خالد بن معدان، و محمد بن مصعب با اسناد دیگری از جبیر بن نفیر از ذومخمر برای ما نقل کردند که می‌گفته است شنیدم پیامبر می‌فرمود به زودی رومیان با شما صلح می‌کنند صلحی که همراه زینهاری است.

ابوخیره صباحی

او هم افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) داشته است و محمد بن حمران از او روایتی نقل کرده است. او می‌گوید داود بن مساور از معقل بن همام، از ابوخیره صباحی برای من حدیث کرد که می‌گفته است: «به حضور رسول خدا رفتیم و چون خواستیم برگردیم چوب اراکی به ما داد و فرمود با این مسواک کنید.»

عبدالله صنابحی

شوید بن سعید، از حفص بن میسرة، از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عبدالله صنابحی شنیدم می‌گفت از رسول خدا شنیدم می‌فرمود «خورشید از شاخ شیطان سر می‌زند و چون طلوع می‌کند قرین شاخ شیطان است و چون برمی‌آید از آن فاصله می‌گیرد و به هنگام و لحظه زوال با آن قرین می‌شود و چون به سمت باختر می‌رود از آن جدا می‌شود! در این ساعات سه گانه نماز مگزارید.»

قیس جذامی

زید بن یحیی بن عبیدالله دمشقی، از ابن ثوبان، از پدرش، از مکحول، از کثیر بن مَرَّة، از قیس جذامی که اندکی افتخار مصاحبت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) فرمود، همینکه نخستین قطره خون شهید ریخته می‌شود شش نعمت به او ارزانی می‌شود، از همه خطاهای او چشم‌پوشی می‌شود، جایگاه خویش را در بهشت می‌بیند، حورالعین به همسری او داده می‌شود، از فرع اکبر امان می‌یابد، از عذاب گور زینهار می‌یابد، جامه ایمان زیوربخش او می‌شود.

بُسر بن جحاش قرشی

یزید بن هارون از جریر بن عثمان، از عبدالرحمان بن میسره، از جُبیر بن نفیر، از بُسر بن جحاش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) روزی بر کف دست خود آب دهان انداخت و انگشت بر آن نهاد و گفت خداوند متعال می‌فرماید «ای آدمی زاده! کجا می‌توانی مرا عاجز و ناتوان سازی که تو را از چنین چیزی - نطفه - آفریدم و چون تو را راست قامت و معتدل قرار دادم میان دو جامه خرامیدی و آرامگاه تو دل زمین خواهد بود، مال گرد آوردی و از بخشیدن آن خودداری کردی و چون جانت به گلو رسید - و در این هنگام پیامبر اشاره به گلوی خود کرد - می‌گویی اینک صدقه می‌دهم، حال چه هنگام صدقه‌دادن است.

یزید بن هارون می‌گفت هرچند برخی از محدثان گفته‌اند از ابن جحاش ولی همان بُسر بن جحاش است.

سَلَمَة بن نَفیل حضرمی

برخی از محدثان نسبت او را سکونی گفته‌اند.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی از ولید بن مسلم، از محمد بن مهاجر انصاری، از ولید بن عبدالرحمان جرشی از جُبیر بن نَفیر، از سلمه بن نفیل حضرمی ما را خبر داد که

می‌گفته است: * خداوند برای پیامبر (ص) فتحی پیش آورد، من به حضور ایشان رفتم و چندان نزدیک شدم که جامه‌ام به جامه ایشان می‌خورد. گفتم ای رسول خدا! اسبها را یله و رها کرده‌اند و سلاح را گوشه‌یی نهاده‌اند و می‌گویند جنگ به پایان رسیده و بار بر زمین نهاده است، پیامبر فرمودند یاوه می‌گویند، هم‌اکنون گاه جنگ فرا رسیده است، هم‌اکنون، خداوند همواره دلهای کسانی را که با شما جنگ می‌کنند به بیم می‌اندازد و شما را پیروزی بر ایشان می‌دهد و تا هنگام فرارسیدن فرمان خدا - رستخیز - آنان همینگونه‌اند و جایگاه اسلام و خانه آن شام است.

گوید اشعث بن شعبه هم، از ارطاة بن منذر، از ضمرة بن حبيب، از خالد بن اسد بن حبيب از سلمة بن نفیل حدیث دیگری نقل می‌کند که می‌گفته است: * از پیامبر (ص) پرسیدم آیا تاکنون از آسمان برای تو غذا آمده است؟ فرمود آری، پرسیدم آیا چیزی از آن باقی نمی‌ماند؟ فرمود چرا. پرسیدم با آن چه می‌شود؟ فرمود به آسمان برده می‌شود.

یزید بن اسد

بن کرز بن عامر بن عبدالله بن عبدشمس بن غمّمة بن جریر بن شق کاهن بن صعب بن یشکر بن رهم بن افرک بن نذیر بن قسر بن عبقر بن انمار که همان بجیلة است، او به حضور پیامبر آمده و از آن حضرت یک روایت نقل کرده که چنین است.

عثمان بن محمد بن ابی شیبه، از هشیم، از ابو حکم یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: * از خالد قسری شنیدم که می‌گفت پدرم از پدر بزرگم برای من حدیث کرد که می‌گفته است پیامبر (ص) به من فرمود «ای یزید بن اسد! برای مردم همان چیزی را دوست بدار که برای خود دوست می‌داری».

واقدی و جز او گفته‌اند یزید بن اسد نه در کوفه ساکن شده و نه از کسانی بوده که به روزگار عمر بن خطاب در کوفه برای خود زمینی را مشخص کرده‌اند، او ساکن شام شده است. خالد بن عبدالله بن یزید قسری از فرزندزادگان اوست که برای ولید بن عبدالملک ولایت مکه را و برای هشام بن عبدالملک ولایت عراق را عهده‌دار بوده و برای خود در کوفه زمینهایی را مشخص کرده است و در آن شهر برای خود خانه ساخته است و بسیاری از اعقاب او در آن شهر باقی مانده‌اند.

غُطیف بن حارث کِنْدی

معن بن عیسی، از معاویه بن صالح، از یونس بن سیف از غطیف بن حارث کندی ما را خبر داد که می‌گفته است * بسیار چیز را که فراموش کرده‌ام ولی این را فراموش نکرده‌ام که رسول خدا (ص) را دیدم که نماز می‌گزارد و دست راستش روی دست چپش قرار داشت.^۱ مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام بن حرب، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة، از مکحول، از عائذالله بن ابی ادریس از غطیف که همان ابو غطیف و صحابی رسول خداست ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت فرموده است هرکس بدعت و حادثه‌یی در اسلام پدید آورد زبانش را ببرید.

بشیر بن عقربه جهنی

کنیه‌اش ابویمان بوده است.

سعید بن منصور ما را خبر داد و گفت حجر بن حارث غسانی که از مردم رمله است از عبدالله بن عوف کنانی که کارگزار عمر بن عبدالعزیز بر رَمْلَة بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی که عمرو بن سعید بن عاص را^۲ کشته‌اند حضور داشته و خود شنیده است که عبدالملک بن مروان به بشیر بن عقربه جهنی گفته است امروز به سخنرانی تو نیاز مندم برخیز و سخن بگو! بشیر در پاسخ گفته است من خود شنیدم رسول خدا می‌فرمود «هرکس به سخنرانی قیام کند و هدفی جز ریاکاری و به گوش دیگران رساندن - آوازه - نداشته باشد خداوند به روز رستخیز او را در جایگاه ریاکاران و آوازه‌خواهان برپای می‌دارد».

۱. موضوع تکتف یعنی دست بر دست نهادن در نماز در مذهب شیعه پذیرفته نیست و در مذاهب دیگر هم مورد اختلاف است و باید به کتابهای فقهی مفصل به ویژه کتابهای خلاف مراجعه کرد.
 ۲. برای آگاهی بیشتر در مورد کشتن این مرد و اینکه عبدالملک به دست خویش او را سر بریده است به تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۰ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و ترجمه نه‌ایة الارب، ج ۶، ص ۸۲ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

جُلاح

محمد بن سعد می گوید گمان می کنم نام پدرش اشد باشد.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم، از محمد بن عبدالله نصری، از مسلمة بن عبدالله جهنی، از خالد بن جُلاح از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * در بازار کار می کردیم، پیامبر (ص) آمد و مردی را آوردند و سنگسار شد - حد رجم بر او جاری شد - در این هنگام مرد دیگری آمد و از ما خواست که او را به جایگاه آن مرد سنگسار شده راهنمایی کنیم - لابد مقصود آرامگاه اوست - ما او را راهنمایی نکردیم بلکه او را پیش پیامبر (ص) بردیم و گفتیم این مرد آمده و از جایگاه آن خبیثی که امروز او را سنگسار فرمودی می پرسد، پیامبر فرمودند «خبیث مگوید به خدا سوگند که او در پیشگاه خداوند پاکیزه تر و خوشبوتر از مشک است»^۱.

عَطِیَّة بن عمرو سعدی

از قبیله بنی سعد است، ولید بن مُسلم می گوید ابن جابر، از عروة بن محمد بن عطیه سعدی، از پدرش از پدر بزرگش عطیه ما را حدیث کرد که می گفته است همراه تنی چند از قبیله بنی سعد بن لیث به حضور رسول خدا رفتیم، آن حضرت به من فرمود «هر چه را خداوند به تو عطا می فرماید بگیر - به همان بسنده کن - و از مردم چیزی مخواه که دست بالا بخشنده و دست زیر بخشش پذیر است و اموال خدا مورد درخواست و بخشش است» و پیامبر (ص) با لهجه و لغت خود ما با من سخن فرمود.^۲

۱. لابد منظور این است که تسلیم شدن و پذیرش اجرای حکم و حدّ شرعی مایه آمرزش است.

۲. رسول خدا به جای استفاده از واژه عطا از واژه «نطا» استفاده فرموده است که لهجه و واژه یمنی است، با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ذیل کلمه «نطا» ترجمه شد.

عتبة بن عمرو سلمی

ولید بن مسلم، از صفوان بن عمرو سکسکی، از ابومثنی املوکی، از خود عتبه بن عمرو سلمی نقل می‌کند که می‌گفته است * شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود «بهشت را هشت در و دوزخ را هفت در است»^۱.

نؤاس بن سمعان کلابی *

عصمت

صحابی رسول خدا (ص) است. از گفته ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از ابوولید از هرهوزنی، از عصمت صحابی^۲ رسول خدا (ص) مرا خبر دادند که او در نماز خود - یعنی در قنوت - از فتنه مغرب زمین به خدا پناه می‌برده است.

غرفة بن حارث کندی

عبدالرحمان بن مهدی می‌گوید، ابن مبارک از حرمله بن عمران از عبدالله بن حارث ازدی مرا خبر داد که می‌گفته است * از غرفة بن حارث کندی شنیدم می‌گفت در حجة الوداع در حضور رسول خدا بودم، شتران تنومند قربانی را آوردند، پیامبر فرمودند ابوالحسن را فرا خوانید، علی علیه السلام را فراخواندند، پیامبر به او فرمود پایین زوبین را در دست بگیر و پیامبر (ص) خود بالای زوبین را گرفتند و هردو با یکدیگر شتران را نحر کردند و چون تمام شد رسول خدا (ص) بر استر خود سوار شد و علی را که خدایش از او خشنود باد پشت سر خویش سوار کرد.^۳

۱. در آیه ۴۴، سوره بقره - حجر، هم شمار درهای دوزخ آمده است که می‌فرماید «لها سبعة ابواب».

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که نام عصمت بر مردان و زنان نهاده می‌شده است و می‌شود.

۳. شمار شتران قربانی رسول خدا (ص) را شصت و شش یا صد نوشته‌اند. به بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۹ مراجعه شود.

شرحییل بن اوس

از ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از ابوالحسن، از شرحییل بن اوس که از اصحاب رسول خدا بوده است مرا خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) سه بار فرمود هرکس باده نوشید او را تازیانه زنید، و اگر بر آن کار برگشت او را بکشید.

حابس بن سعد طایی

از گفته ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از عبدالله بن عابر مرا خبر دادند که می‌گفته است * حابس بن سعد که اندکی محضر پیامبر (ص) را درک کرده بود سحرگاه و پیش از دمیدن صبح وارد مسجد شد و دید گروهی از مردم در صدر مسجد نماز می‌گزارند، گفت ایشان ریاکاران و خودنمایانند، شما را به کعبه پروردگار سوگند که ایشان را بترسانید و از آنجا دور سازید که هرکس آنان را بترساند از خدا و پیامبرش فرمان برداری کرده است، مردان هریک پشت سر آنان می‌رفت و یکی از ایشان را از صف جلو مسجد به عقب می‌راند. گوید و گفته می‌شود هنگام سحر فرشتگان در صف جلو مسجد نماز می‌گزارند.^۱

جَبَلَة بن ازرق

صحابی پیامبر (ص) است، عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح از راشد بن سعد از جبلة بن ازرق که از یاران حضرت ختمی مرتبت است نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) کنار دیواری پرسنگ نماز گزارد، نماز ظهر یا نماز عصر بود هنگامی که دو رکعت را گزارده بود کژدمی بیرون آمد و ایشان را گزید، مردم بر آن حضرت تعویذ آویختند، چون بهبود یافت فرمود خدایم شفا داد و ارتباطی به تعویذ شما ندارد.

۱. لابد تشکیل صفوف پیش از اذان صبح و نماز گزاردن پیش از حلول وقت به نظر حابس شگفت‌انگیز آمده است؟

ابن مسعود

از فرماندهان سپاههاست، عبدالرزاق بن همام می گوید، ابن جریج از عثمان بن ابی سلیمان، از ابن مسعود که از فرماندهان سپاههاست ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم پیامبر می فرمود «من سالخورده و سنگین وزن شده ام در انجام رکوع و سجود بر من پیشی مگیرید و هرکس به رکوع من نرسید در قیام متصل به رکوع من آن را انجام دهد».

عمارة بن زعکرة

ولید بن مسلم می گوید، عقیب بن معدان مرا خبر داد که از ابودوس یحصبی شنیده است که از ابن عائد یحصبی، از عمارة بن زعکرة نقل کرده که می گفته است * شنیدم رسول خدا می فرمود «خداوند متعال می فرماید همانا بنده خوب من که سراپا بنده من باشد کسی است که همواره و به گاه رویارویی با همورد هم مرا یاد کند»^۱

ابوسلمی

چوپان رسول خدا (ص) بوده است.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی از گفته ولید بن مسلم از عبدالرحمان بن یزید بن جابر، از عبدالله بن علاء زبیر، از ابوسلام اسود ما را خبر داد که می گفته است * از ابوسلمی چوپان پیامبر چنین شنیدم، ابن جابر در حدیث خود افزوده است که ابوسلمی را در مسجد کوفه دیدم و چنین شنیدم که می گفت پیامبر می فرمود «به به پنج چیز که چه اندازه در ترازوی عمل سنگین و پرارزش است، سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اکبر^۲، و

۱. شمار احادیث قدسی در طبقات چندان فراوان نیست و گاهی مانند این حدیث دیده می شود.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که همین تسبیحات اربعه را در هفت رکعت از نماز می خوانیم و چه خوب است با توجه و خلوص بیشتر گزارده آید، این حدیث را سیوطی هم در جامع الصغیر، به شماره ۳۱۲۹ نقل کرده و در پابریک منابع آن که سنن نسایی و مسند احمد و مستدرک حاکم تبشیری است ذکر شده است.

پنجمی مرگ فرزند شایسته و صالح که از شخص مسلمانی بمیرد و او آن را در راه خدا حساب کند».

عُزْب

از گفته محمد بن شعیب بن شاپور، از سعید بن سنان، از یزید بن عبدالله بن عُزْب از پدرش از پدر بزرگش عُزْب مرا خبر دادند که می گفته است * درباره این بخش از آیه ششم سوره انفال که خداوند می فرماید «و کسان دیگری جز ایشان که شما آنان را نمی شناسید و خداوند می شناسدشان» از حضرت ختمی مرتبت پرسیدند که منظور چه کسانی هستند، فرمود یعنی جن و جنیان.^۱

و با همین سلسله سند نقل شده است که رسول خدا فرموده است، جنیان کسی را که در خانه اش اسب گزینہ بی داشته باشد آزار نمی دهند و تباه نمی سازند.^۲

و باز با همین سلسله سند نقل شده است که از حضرت ختمی مرتبت درباره آیه دوست و هفتاد و چهارم سوره بقره که می فرماید «کسانی که اموال خود را نهان و آشکار می بخشند برای آنان پاداششان در پیشگاه خداشان خواهد بود و بیمی برایشان نیست و نه اندوهگین می شوند» پرسیدند فرمود «اسب داران و سوارکاران اند». و با همین سلسله سند آمده است که پیامبر فرموده است «به یال و کاکل اسب تا روز رستخیز خیر بسته است و دارندگان اسب در آن باره یاری داده می شوند».^۳

و با همین اسناد آمده است که پیامبر فرموده است «کسی که بر اسب هزینه می کند چون کسی است که دستش برای صدقه دادن گشاده باشد و آن را نبندد، ادرار و پشکل اسب به روز رستخیز چون مشک ناب خوشبوست».^۴

۱. طبری هم در تفسیر این آیه همینگونه گفته است به ترجمه تفسیر طبری، ص ۵۸۹ به اهتمام حبیب یغمایی، ۱۳۴۲ ش مراجعه شود.

۲. به شماره ۳۶۵۲ جامع الصغیر سیوطی و نیز در مسند ابویعلی و معجم طبرانی آمده و مصححان جامع الصغیر افزوده اند که حدیث ضعیفی است.

۳ و ۴. به جامع الصغیر سیوطی، شماره ۴۱۵۹ و ۴۱۶۰ هم آمده است و در پابریک افزوده اند که از عُزْب نقل شده و حدیث صحیحی است.

ابورْهم بن قیس اشعری

او از افراد اشعری‌هاست که همراه ابوموسی اشعری به حضور رسول خدا که در آن هنگام در خیبر بوده است رسیده‌اند ایشان پنجاه و چهارتن بودند که شش تن آنان از برادران قبیله عک بوده‌اند، آنان مسلمان شده‌اند و به افتخار مصاحبت رسول خدا رسیده‌اند، ابورْهم پس از رحلت رسول خدا به شام کوچ کرده و آنجا ساکن شده است.

سَهْم بن عمرو اشعری

او هم همراه کسانی بوده که با ابوموسی اشعری به حضور رسول خدا (ص) که در خیبر بوده است رسیده‌اند، سهم بن عمرو مسلمان شد و با پیامبر (ص) مصاحبت کرد و پس از آن به شام رفت و ساکن آن سرزمین شد.

عمرو بن مالک عَکّی

دایی‌های او از اشعری‌هایند، او نیز همراه ابوموسی اشعری به حضور پیامبر آمد و مسلمان و از اصحاب شد. او پدر مالک بن عمرو است. مطهر بن حی عَکّی می‌گفته است که * عمرو بن مالک دایی مادر او بوده است.

رفاعة بن زید جذامی

او به‌عنوان نمایندگی به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد، رسول خدا او را پاداش داد.^۱ رفاعة روزگاری در مدینه ماند و قرآن فراگرفت و سپس از پیامبر استدعا کرد که نامه‌یی همراه او برای قومش صادر و ایشان را به اسلام فراخواند، قوم او شتابان پذیرفتند، در همان

۱. اندازه این پاداش معمولاً دوازده وقیه و نیم نقره بوده است.

هنگام رسول خدا(ص) زید بن حارثه را برای سریه‌یی به آن ناحیه گسیل فرموده بود زید بر ایشان حمله کرده گروهی را کشته بود و گروهی را به اسیری گرفته بود. رفاعه درحالی که ابویزید بن عمرو، و ابواسماء بن عمرو، و سُوید بن زید و ثعلبة بن عدی که از قوم او بودند و برادرش بَرَدْعُ بن زید او را همراهی می‌کردند به حضور پیامبر باز آمد، نامه را به ایشان ارائه داد و آن حضرت را به آنچه زید بن حارثه کرده بود خبر داد، پیامبر فرمود کشتگان را چه کنم؟ ابویزید گفت، ای رسول خدا شما زندگان را رها فرمایید و کسانی را که کشته شده‌اند زیر پا می‌نهمیم - از خون‌بهای آنان چشم‌پوشی می‌کنیم - پیامبر فرمود، ابویزید راست می‌گوید، حضرت ختمی مرتبت علی علیه‌السلام را پیش زید فرستاد و او اسیران را آزاد کرد و اموالی را که از آنان گرفته شده بود به آنان برگرداند.

فروة بن عمرو جذامی

واقدی از گفتهٔ ابوبکر، از زامل بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * فروة بن عمرو جذامی کارگزار قیصر بر شهر عمان ناحیه بلقاء بوده است، رسول خدا(ص) برای هرقل و برای حارث بن ابی شمّر نامه نوشته بود و برای او ننوشته بود، فروه مسلمان شد و برای حضرت ختمی مرتبت نامه نوشت^۱ و مسلمان شدن خود را به اطلاع رساند و از پیش خود فرستاده‌یی از قوم خویش به نام مسعود بن سعد برگزید و او را به حضور پیامبر فرستاد، او استری به نام فضّه - سیمتن - و خری که یغفور نام داشت و اسبی به نام ظرب - تناور و بلندبالا - و چند جامه کتان و قبایی دیبا که تارهای زرین داشت به عنوان هدیه فرستاده بود که رسول خدا نامه و هدیه‌های او را پذیرا شدند و پاسخ نامه‌اش را برای او نوشتند و به مسعود که فرستادهٔ او بود دوازده وقیه و نیم پاداش دادند، و چون خبر اسلام فروة بن عمرو به قیصر رسید، او را احضار کرد و به زندان انداخت و در زندان درگذشت و چون مرد پیکرش را بر دار کشیدند.^۲

۱. برای آگاهی از متن هر دو نامه به ترجمهٔ وثائق، ص ۹۹، به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

۲. نویری در نهاية‌الارب، ج ۱۸، ص ۲۸ متن عربی و ترجمه به قلم این بنده، ج ۳، ص ۳۵ و ابن هشام در سیره، ج ۴،

عبدالله بن سفیان آزدی^۱

ابوعنبة خولانی

از ابویمان حمصی، از اسماعیل بن عیاش، از محمد بن زیاد، از خود ابوعنبة خولانی مرا خبر دادند که می‌گفته است * موهای سبیل و ریش خود یا موهای سر خویش را فرو هشته و بلند نگه‌داشتم تا کنار بتی که داشتیم کوتاه کنم - بتراشم - و خداوند آن کار را چندان به تأخیر انداخت که آن را در اسلام تراشیدم.

ابوسفیان مدلوک

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی از گفته مطر بن علاء فزاری دمشقی ما را خبر داد که می‌گفته است * عمه‌ام که نامش امة یا اُمیة و دختر ابوالشعشاء بوده و قطبه کنیزک ما هر دو گفتند که از ابوسفیان مدلوک شنیدیم می‌گفت همراه وابستگان خود به حضور پیامبر (ص) رفتیم من هم همراه آنان مسلمان شدم، رسول خدا (ص) مرا فرا خواند و بر جلو سرم دست کشید و برای من به خیر و برکت دعا فرمود، عمه‌ام و کنیزک ما می‌گفتند موهای جلو سر ابوسفیان که پیامبر بر آن دست کشیده بودند سیاه باقی مانده بود و دیگر موهای او سپید شده بود.

هانی همدانی

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از خالد بن یزید بن عبدالرحمان بن ابی مالک همدانی از

→

ص ۲۳۸ ضمن آوردن پاره‌یی از سروده‌های فروه چگونگی اعدام و بر دار کشیدن پیکرش را آورده‌اند و صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۱. احتمال می‌رود که در این‌گونه موارد افتادگی باشد، ابن اثیر در أسد الغابة، ج ۳، ص ۱۷۵ نوشته است که عبدالله بن سفیان ساکن حمص شده و از اصحاب رسول خدا بوده است.

پدرش از گفته پدر بزرگش هانی ما را خبر دادند که می‌گفته است * از یمن به حضور پیامبر (ص) آمده و مسلمان شده است و آن حضرت دست بر سرش کشیده و برای او دعا فرموده‌اند و او را در خانه یزید بن ابی سفیان مسکن داده‌اند، و هنگامی که ابوبکر یزید بن ابی سفیان را به شام روانه کرد هانی همراه او به شام رفت.

ابومریم غسانی

او پدر بزرگ ابوبکر بن عبدالله بن ابی مریم است که ولید بن مسلم و جز او از او روایت کرده‌اند از بقیة بن ولید از ابوبکر بن عبدالله بن ابی مریم ما را خبر دادند که می‌گفته است * پدرم از پدرش برای من نقل کرد که می‌گفته است در محضر پیامبر گلوله بزرگ سنگی را پرتاب کرده است و پیامبر را خوش آمده است و برای او دعا فرموده است.

ابومریم

مردی از قبیله اسد است که از اصحاب پیامبر بوده است. هشام بن عمار می‌گوید، صدقه بن خالد قرشی از یزید بن ابی مریم، از قاسم بن ابی مخیمرة، از قول مردی از قبیله اسد که فلسطینی و کنیه‌اش ابومریم بوده است برای من حدیث کرد که پیش معاویه بن ابی سفیان رفته است، معاویه پرسیده است چه نعمتی - چه حدیثی - برای ما داری؟ ابومریم گفت حدیثی که آن را از رسول خدا شنیده‌ام که می‌فرمود «هر که را خداوند بر چیزی از مسلمانان ولایت و حکومت دهد و او خود را از برآوردن نیاز و درد و درماندگی آنان کنار بکشد و روپنهان کند روز رستخیز خداوند از برآوردن نیاز و گرفتاری و درماندگی او روپنهان می‌کند».

عبدالرحمان بن عائش حَضْرَمِی

او همان کسی است که روایت می‌کند شنیده است پیامبر فرموده‌اند «خدای خود را در بهترین صورت دیدم».^۱

۱. توجه دارید که این گونه روایات را متکلمان گوناگون تاویل کرده‌اند.

ابورْهم بیماعی*

ربیعة بن عمرو جُرثسی

در پاره‌یی از احادیث آمده است که ربیعہ از اصحاب پیامبر (ص) بوده و از ایشان روایت کرده است، گوید محدثی مورد اعتماد بوده و به ماه ذی‌حجه سال شصت و چهار در مرغزار راهط کشته شده است.

عبدالله بن سیدان سلمی

گفته‌اند که او گاهگاهی پیامبر (ص) را می‌دیده است او روایت می‌کند که پشت سر ابوبکر و عمر نماز جمعه گزارده و خطبه و نماز پیش از نصف‌النهار بوده و با عثمان نماز گزارده و خطبه و نمازش پیش از زوال بوده است.^۱

خالد بن حواتری

او از حبشه و از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بوده است.

عمیر بن جابر

بن غاضرة بن اشرس کِنْدی، او را اندک مصاحبتی بوده است و موهای خود را با حنا خضاب می‌بسته است.

حَشْرَج

۱. معنی این روایت برای این بنده روشن نیست.

پیامبر (ص) او را به هنگام کودکی در آغوش گرفته - بر دامن خود نهاده - و بر سرش دست کشیده و برای او دعا فرموده‌اند.

یکصد و هفت تن مرد

طبقه نخست از مردم شام، پس از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

جنادة بن ابی أمیه آزدی

او ابوبکر و عمر و معاذ را دیده و از ایشان حدیث حفظ کرده است، او محدثی مورد اعتماد و اهل جهاد بوده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید جنادة به سال هشتاد در خلافت عبدالملک بن مروان درگذشته است.

ابوعُفیف

خودش می‌گوید ابوبکر را در حالی که با مردم بیعت می‌کرد دیدم - در آن حال پیش او آمدم.

جُبَیر بن نُفَیر حَضْرَمِی

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و از مردم دوره جاهلی است. به روزگار خلافت ابوبکر صدیق مسلمان شد، او در احادیثی که روایت کرده مورد اعتماد است، او به سال هشتاد در خلافت عبدالملک بن مروان درگذشته و از عمر و معاذ و ابودرداء و ابو ثعلبه رضی الله عنهم روایت کرده است.

از گفته ابویمان از جریر بن عثمان از سلیم بن عامر مرا خبر دادند که می‌گفته است
 * از آغاز اسلام از آن استقبال کردم و همواره میان مردم نکوکار و تبه‌کار می‌بینم.
 محمد بن سعد می‌گوید، از عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح مرا خبر دادند که
 * ابوالزاهریه و ابن جبیر می‌گفته‌اند هرگز ندیدیم که جبیر در انجمن قوم خود بنشیند.

سفیان بن وهب

خولانی، عمر بن خطاب را دیده است.

ذوالکلاع

نامش سُمَیْفَع و نام پدرش حوْشَب است.

یزید بن عمیره زبیدی

برخی از اهل نظر او را از قبیله کلب دانسته‌اند، او شاگرد و پیوسته به معاذ بوده و گاه ابوبکر و
 عمر را می‌دیده و ان شاءالله مورد اعتماد بوده است.

عبدالرحمان بن غنم بن سعد اشعری

ان شاءالله مورد اعتماد بوده است، عمر بن خطاب او را برای آموختن فقه به مردم شام به
 آن جا گسیل داشت، او معاذ بن جبل را دیده و از او روایت کرده است.

پدرش: غنم بن سعد

از کسانی است که از اشعری‌ها همراه ابوموسی به حضور پیامبر(ص) رسیدند، غنم با پیامبر
 مصاحبت داشت و پس از ایشان در یکی از جنگها کشته شد.

مالک بن یخایمز الهانی^۱

که گفته‌اند به سکسکی هم معروف بوده است، از یاران و شاگردان معاذ و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در گذشته است.

اوسط بن عمرو بجلنی

او پدر اسماعیل بن اوسط است، ابوبکر را دیده و از او روایت کرده و محدثی کم حدیث بوده است.

ابوعذبه حَضْرَمِی

گوید من یکی از چهار تن حاجیان شام بودم که پیش عمر بن خطاب رفتم و سپس حدیثی از او درباره مردم عراق نقل می‌کند که به آنها که پیش عمر آمده‌اند در حضور همین شامیان چه گفته است - و آن حدیث چنین است.

ابویمان از جریر بن عثمان، از عبدالرحمان بن میسره، از ابوعذبه حَضْرَمِی نقل می‌کند که می‌گفته است * من چهارمین کس از چهار نفر شامیانی بودم که به حج آمده بودیم و پیش عمر بن خطاب رفتیم، همان هنگام که ما پیش او بودیم خبر آمد که مردم عراق به حاکم و امام خود سنگ‌ریزه زده‌اند، عمر این امام را به عوض امامی دیگر فرستاده بود که بر او هم سنگ‌ریزه زده بودند، عمر خشمگین برای نماز بیرون آمد و در نماز خود از ناراحتی سهو کرد. سپس روی به مردم کرد و پرسید چه کسی از شامیان این‌جا حضور دارند؟ من و یارانم برخاستیم. عمر گفت ای مردم شام برای سرکوب مردم عراق مجهز شوید که میان ایشان شیطان تخم نهاده و جوجه برآورده است، سپس گفت خدایا آنان کار را بر من مشتبه و دشوار ساختند، من هم با آنان همانگونه رفتار می‌کنم. خدایا زودتر آن غلام

۱. الهان: هم نام منطقه و هم نام قبیله‌یی است، به منتهی‌الارب مراجعه فرمایید.

ثقفی - حجاج بن یوسف - را بر ایشان بگمار، همان کسی که میان ایشان به احکام دوره جاهلی حکم خواهد کرد از نیکوکارشان چیزی را نخواهد پذیرفت و از گنهکارشان گذشت نخواهد کرد.^۱

عُمَيْرُ بْنُ أَسْوَدَ

او از ابودرداء درباره خوراک اهل کتاب پرسیده است و از معاذ بن جبل هم روایت کرده و کم حدیث و مورد اعتماد بوده است.

ابوبحریه کندی

نامش عبدالله و نام پدرش قیس بوده است و خودش می گفته است برای درک محضر معاذ بن جبل به شام آمدم.

عمر و بن اسود سکونی

او از عمر بن خطاب و معاذ بن جبل روایت کرده و او را حدیثهایی است.

عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ سَكُونِي

شاگرد و همنشین معاذ بن جبل بوده است و از معاذ به نقل از حضرت ختمی مرتبت روایتی درباره تأخیر نماز عشاء نقل کرده است.

غُضَيْفُ بْنُ حَارِثٍ كِنْدِي

۱. این روایت نباید درست باشد زیرا در منابع تا آنجا که این بنده اطلاع دارد داستان ریگزدن کوفیان و عراقیان به پیشوایان حکومتی از روزگار عثمان ثبت شده است.

محدثی مورد وثوق بوده است.

ابویمان حمصی از صفوان بن عمرو نقل می‌کرد که می‌گفته است * چون بیماری غضیف سخت و محتضر شد گروهی از مشایخ - محدثان سالخورده - از ناحیه جَنَدَ به عبادتش آمدند. غُضِیْف گفت کسی میان شما نیست که سوره یس را بخواند؟ صالح بن شریح سکونی که حاضر بود شروع به خواندن یس کرد، چهل آیه از آن را بیشتر نخوانده بود که غُضِیْف درگذشت، مشایخ می‌گفتند هرگاه سوره یس کنار محتضر - میت - خوانده شود خداوند به برکت آن سوره کار را بر او سبک و آسان می‌فرماید.

ابویمان از صفوان بن عمرو، از سُلیْم بن عامر کلاعی نقل می‌کند که می‌گفته است * هرگاه خالد بن یزید در محل حکومت خود نبوده یا بیمار بوده است به ابواسماء غُضِیْف بن حارث که پدر اسماء ثمالی است فرمان می‌داده است با مردم نماز بگزارد، لشکریان و مردم جَنَدَ هم وقتی می‌شنیدند که او نماز می‌خواند به نماز می‌آمدند و آن نماز چنان بود که به سبب بلندی صدای غضیف موعظه و اندرش را مردم دورترین جای مسجد می‌شنیدند و می‌گفتند این نماز گنگ نیست، غُضِیْف می‌گفت ای مردم می‌دانید گروگان شما چیست و در گرو چه چیزی هستید؟ همانا که این گروگان سیم و زر نیست، اگر سیم و زر هم می‌بود خوش می‌داشتید که گردنهایتان بسته زنجیر خوشی‌های زر و سیم نباشد و حق تعالی می‌فرماید «هرکس گروگان چیزی است که به دست آرد»^۱ شما همگان مردمی آماده برای سفیرید - سفر مرگ - هرکس مرکوبش فرارسد کوچ می‌کند و بدانید که در این سفر بازگشت به سوی خداوند است.

گوید غضیف به روزگار حکومت مروان درگذشت.

ابو عبدالله صنابحی^۲

شاگرد و همنشین عبادة بن صامت است.

عمر بن سعید از سعید بن عبدالعزیز، از یزید بن بهرام نقل می‌کرد که می‌گفته است

۱. آیه چهارم از سوره مدثر، میدی در کشف الاسرار چه نیکو ترجمه کرده است «هر تنی به کرد خویش گروگان است».
 ۲. صنابحی: نام یکی از شاخه‌های قبیله بزرگ مراد است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۷۷، چاپ عبدالسلام محمد هارون مراجعه شود.

* صنابحی به او گفته است، ای یزید بن بهرام اگر در خانه‌ام سه روز ماندی، مرا به خاک مسپار تا آنکه گور دست نخورده‌یی برای من پیدا کنی، و پیش از من کسی را در آن به خاک نسپرده باشد، به اصطلاح زمین بکر باشد.

معدان بن ابی طلحة یغمری

او از عمر بن خطاب روایت کرده و مورد اعتماد بوده است.

عمر و بن حارث عنسی

او از عمر بن خطاب پرسید کسانی از ما که حج می‌گزارند از کجا مُحرم شوند؟ عمر گفت از ذوالحلیفه.^۱

حارث بن معاویه کنندی

او پیش عمر بن خطاب رفت و روایاتی از او شنید، عمر هم دربارهٔ شام و مردمش از او پرسید و او عمر را آگاه می‌کرد، او از عمر روایت هم کرده است.

یزید بن أسود جَرشی

از ابویمان مرا خبر دادند که از گفتهٔ صفوان بن عمرو از سلیم بن عامر خبائری نقل می‌کرده که می‌گفته است * به هنگام بیرون آمدن معاویه بن ابی سفیان خشک سالی شد و آسمان از بارش ایستاد دمشقیان دعای باران انجام دادند. گویند چون معاویه بر منبر نشست، پرسید یزید بن اسود جرشی کجاست؟ مردم او را ندا دادند و او درحالی که آرام گام برمی‌داشت جلو آمد، معاویه او را فرمان داد تا از منبر بالا رود و کنار پاهای او بنشیند، معاویه سپس

۱. دهکده‌یی در شش میلی مدینه که همان مسجد شجره است و میقات مردم مدینه و مردم شام است. به معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۲۹، چاپ مصر مراجعه شود.

چنین گفت، پروردگارا امروز بهترین و فاضل‌ترین خود را در پیشگاه تو شفیع می‌آوریم. پروردگارا ما یزید بن اسود جَرشی را شفیع قرار می‌دهیم، سپس افزود که ای یزید دستهای خود را به پیشگاه پروردگار بلند کن، یزید دستهای خود را برافراشت و مردم هم چنان کردند. به‌زودی از سوی باختر ابری برخاست و باد وزیدن گرفت و چندان آب فرو ریخت که نزدیک بود از فراوانی باران مردم به خانه‌های خود نرسند!^۱

شُرَحیل بن سِمَط

یزید بن هارون، از جریر بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابی عوف جَرشی، از عبدالله بن یحیی هوزنی ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه حبیب بن مسلمه فهری در تشییع جنازه شرحبیل شرکت کردم، او کسی بود که به روزگار حکومت عثمان بن عفان زمینهای حمص را برای بار دوم یا آخرین بار تقسیم نموده بود، گوید حبیب بن مسلمه فهری جلو آمد و او چنان بلندبالا بود که گویی سوار بر اسب است و به ما گفت بر جنازه این برادرستان نماز بگذارید و با جدیت او را دعا کنید - برای او آمرزش بخواهید - و از جمله دعاهای شما این جملات باشد که خدایا این روح پاک بر آیین حنیف و مسلمان را بیامرزد و او را از آنانی قرار بده که توبه کرده و از راه تو پیروی نموده‌اند و او را از عذاب آتش و دوزخ محفوظ بدارد^۲، سپس گفت از خداوند طلب یاری و پیروزی بر دشمن بخواهید.

ابوسلام اسود

او از حمص به دمشق کوچ کرد و می‌گفت در دمشق برکت دوبرابر می‌شود.

کعب الاحبار بن ماتع

۱. ابن اثیر می‌گوید برخی گفته‌اند یزید صحابی بوده است ولی ثابت نشده است، یاقوت در معجم البلدان ذیل کلمه جَرش نوشته است: ضحاک بن قیس در جنگ مرج راهط او را به دعای باران واداشت و یزید همراه او در آن جنگ کشته شد.
۲. برگرفته از بخشی از آیه هفتم، سوره چهلیم - مؤمن است.

کنیه اش ابواسحاق و از خاندان ذی رُعَین قبیله جَمَیر و بر آیین یهود بود اسلام آورد و به مدینه آمد سپس به شام رفت و در حمص ساکن شد و در آن شهر به سال سی و دو به روزگار خلافت عثمان بن عفان درگذشت.

یزید بن هارون و عفان بن مُسلم هر دو از گفته حماد بن سلمه، از علی بن زید، از سعید بن مسیب ما را خبر دادند که می گفته است * عباس بن عبدالمطلب به کعب گفت چه چیز تو را از اسلام آوردن به روزگار پیامبر (ص) و ابوبکر مانع آمد که اینک به روزگار عمر مسلمان شدی؟ پاسخ داد که پدرم بخشهایی از تورات را برای من نوشت و به من داد و گفت به آنچه در این است عمل کن، پدرم دیگر کتابهای خویش را مهر کرد و مرا به حق پدر بر فرزند سوگند داد که آن مهر را نشکنم و آنها را نگشایم، در این روزگار که دیدم اسلام روز به روز آشکارتر می شود و در آن عیبی ندیدم با خود گفتم شاید پدرت پاره‌یی از علوم و حقایق را از تو پوشیده و نهان داشته باشد چه خوب است آنها را بخوانم مهر را شکستم و صفت محمد (ص) و امت او را در آن کتابها دیدم و اینک مسلمان شدم، کعب الاحبار با عباس دوست شد.

خلیل بن عمر عبدی از گفته پدرش به نقل از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * کعب در حکومت عمر اسلام آورده است. گوید ابودرداء از کعب الاحبار سخن به میان آورد و گفت پیش این پسرزن حمیری دانش بسیاری است.

یزید بن شجرة زهاوی

او و همراهانش به سال پنجاه و هشت و روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در دریا - یکی از جنگهای دریایی - کشته شدند.

حارث بن عبد ازدی سلوکی

شاگرد معاذ بوده و او را حدیثهایی است.

طبقه دوم از تابعان در شام

عبدالله بن مُحَیْرِز

محمد بن عمر واقدی ما را گفت که شنیدم عبدالله بن جعفر می‌گفت، عبدالله بن مُحَیْرِز قبیصة بن ذؤیب را دید و به او گفت ای ابواسحاق! مرزها را به حال خود رها کرده‌اید و سپاهها را به جنگ در منطقه حرم و مصعب بن زبیر گسیل داشته‌اید، قبیصة گفت زبانت را نگهدار که چنین نشده است، همان هنگام عبدالملک بن مروان او را احضار کرد، او را با چشم و روی بسته پیش عبدالملک آوردند و مقابل عبدالملک برپا داشتند. عبدالملک گفت این چه سخنی است که گفته‌ای که از آن میان فرات و عریش مصر — رود نیل — به لرزه درآمده است؟ سپس نسبت به عبدالله بن مُحَیْرِز نرم شد و گفت خاموش باش، زیرا این سخن گفتن برای کسی که خلافت را برای قریش می‌داند و بردباری و خرد را در آنان می‌بیند شایسته نیست، گوید عبدالله در آن روز جان سالم به در برد.

قبیصة بن ذؤیب بن حَلْحَلَة

کنیه‌اش ابواسحاق و از خاندان قُمَیْرِ خزاعه و محدثی ثقه بوده است، زُهری از او روایت کرده است. قبیصة مُهردار عبدالملک بن مروان بوده و هموست که زُهری را پیش عبدالملک بن مروان برد و برای او مقرری و پاداش تعیین کرد و زُهری از یاران قبیصة بود، قبیصة در شام به سال هشتاد و شش یا هشتاد و هفت در پایان حکومت عبدالملک بن مروان درگذشت.

کثیر بن مَرَّة حَضْرَمِی

کنیه‌اش ابوشجرة و محدثی ثقه بوده است.

عبدالله بن صالح از گفته لیث بن سعد از یزید بن ابی حبیب نقل می‌کرد که کثیر بن مره در حمص همراه سپاهی بود که سپاه مقدم نام داشت و آنجا محضر هفتادتن از اصحاب رسول خدا (ص) را که در جنگ بدر شرکت کرده بودند درک کرده بود. عبدالعزیز بن مروان برای کثیر بن مره نوشت احادیثی را که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت شنیده است برای او بنویسد و بفرستد به جز احادیث ابوهریره را که پیش ما موجود است.

ابومسلم خولانی

نامش عبدالله و نام پدرش ثوب و محدثی ثقة است که به روزگار حکومت یزید بن معاویه در گذشته است.

مسلم بن ابراهیم از هشام دستوایی از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * کعب الاحبار ابومسلم خولانی را دید و از او پرسید ای ابومسلم! اهل کجایی؟ گفت اهل عراق، پرسید از کجای عراق؟ گفت از مردم بصره‌ام.

ابوادریس خولانی

نامش عائذالله و نام پدرش عبدالله است. یحیی بن معین ما را خبر داد که ابوادریس خولانی در سال جنگ حنین متولد شده است، پرسیدم چه کسی این موضوع را به شما خبر داده است؟ گفت از گفته شامیان آشکار است، ابوادریس محدثی ثقة بوده است و گاه از زهری روایت کرده است.

یعلی بن شداد بن اوس بن ثابت انصاری

او از اعقاب برادر حسان بن ثابت شاعر است، یعلی ان شاء الله مورد اعتماد بوده است و گاهی از او روایت شده است.

عبدالرحمان بن عمرو سُلمی

به سال یکصد و ده و روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

شهر بن حَوْشِبْ أَشْعَری

محمد عمر واقدی ما را خبر داد که * شهر بن حَوْشِبْ به سال یکصد و دوازده درگذشته است. او در حدیث ضعیف بوده است.

ابو عبدالله شامی ما را خبر داد و گفت * از عبدالحمید بن بهرام پرسیدم شهر بن حَوْشِبْ چه سالی درگذشته است؟ گفت سال نود و هشت.

عبدالله بن عامر یحصبی

محدثی کم حدیث بوده و به سال یکصد و دوازده درگذشته است.

قاسم بن عبدالرحمان

کنیه اش ابو عبدالرحمان و آزاد کرده و وابسته جویریة دختر ابوسفیان بن حرب بوده است و گفته شده که آزاد کرده و وابسته معاویة بن ابوسفیان بوده است، او را حدیث بسیاری است. در یکی از احادیث شامی ها آمده است که او محضر چهل تن از شرکت کنندگان در جنگ بدر را درک کرده است، او به سال یکصد و دوازده و دوره حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

هشام بن عمار، از صدقة بن خالد، از ابن جابر نقل می کند که می گفته است * ابو عبدالرحمان قاسم را دیدم که موهای سپیدش را خضاب نمی بست و رنگ آن را تغییر نمی داد.

مُسلِم بن مِشْکَم

نویسنده ابودرداء بوده و از ابودرداء و معاویه روایت کرده است و عبدالله بن علاء بن زید از او روایت کرده است.

مُسلِم بن قرظَة اشْجعی

او از عموی خود عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است.

سعید بن هانی خَوْلانی

کنیه اش ابو عثمان و ان شاء الله ثقة بوده است، او به سال یکصد و بیست و هفت درگذشته است.

ابوالزاهریة حَضْرَمی

برخی نسبت او را حمیری گفته اند. نامش حُدیر و نام پدرش کُزَیب و محدثی پرحديث و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است. به سال یکصد و بیست و نه هنگام حکومت مروان بن محمد مرده است.

عبدالله بن مِخْمَر

ابویمان از جریر بن عثمان، از ابن ابی عوف از عبدالله بن مِخْمَر نقل می کرد که بر روی منبر بوده و دیده است که مردم جامه های رنگارنگ و نو پوشیده اند چنین گفته است * چه آراستگی و چه زیبایی! آن هم پس از تنگدستی و افسردگی و به دست نیاوردن بردها و پوستها و دستارهای کم ارزش، اینک شما رخشان و آراسته شده اید و مردم خاک آلود و

ژولیده‌اند. مردم باید پرداخت کنند و شما بگیرید! و مردم با زحمت کره دام‌ها را پرورش دهند و شما سوار شوید و آنان بریسند و بیافند و شما پیوشید و آنان بکارند و بدروند و شما بخورید!

حجاج بن عبد ثُمالی

در دوره حکومت عبدالملک بن مروان درگذشته است.

کلثوم بن هانی کندی

از زُدَیْح بن سعید بن عبدالعزیز به نقل از ابوزرعه شیبانی روایت شده است که به کلثوم بن هانی گفته شد ای ابوسهل برای ما حدیث نقل کن و چون او را می‌خواستند بر آن کار بگمارند - به مسند نقل حدیث بنشانند - از به خود شیفتگی ترسید و گفت در این دل من هیچ خیری نیست، چه بسیار احادیثی که شنیده می‌شود و سپس فراموش می‌گردد. ابوزرعه شیبانی می‌گوید اگر می‌خواست بر آن کار توانا بود و انجام می‌داد. ضمرة بن ربیع از ابوزرعه شیبانی نقل می‌کند که کلثوم بن هانی می‌گفته است * هرگاه یکی از دوستان و برادران تو به کار حکومتی گماشته شد به او بگو علیک السلام - کنایه از اینکه با او بدروود کن و برایش سلامت آرزو کن.

حکیم بن عُمیر

او پدر احوص بن حکیم شامی و محدثی نامور و کم‌حدیث بوده است. ابویمان از صفوان بن عمرو نقل می‌کند که می‌گفته است * بر پیشانی حکیم نشان سجده می‌دیدم.

نوف بکالی

موسی بن اسماعیل، از جعفر بن سلیمان، از ابو عمران از نوف بکالی ما را خبر داد، و نوف پسر همسر کعب الاحبار بود.

تَبِيع

او هم پسر زن کعب بوده و کنیه ابو عبید و به قولی دیگر ابو عامر داشته است. تبیع مرد عالمی بوده کتابهای — مسیحیان و یهودیان — را خوانده و از کعب مطالب بسیاری شنیده بود.

مُسْلِمُ بْنُ كَيْسٍ

نام پدرش را به صورت مصغر یعنی کُبَيْس هم نوشته‌اند، کنیه‌اش ابو حسنه بوده است. از عمرو بن صفوان که از روایت‌کنندگان از اوست نقل شده است که مسلم برای مردم با کمال میل و بدون اینکه مزد و پاداشی شرط کند قرآن می‌نوشت. پس از تمام شدن اگر چیزی به او می‌دادند می‌گرفت و گرنه از هیچ کس مزدی درخواست نمی‌کرد.

طَبَقَةُ سُومٍ

مَكْحُولُ دِمَشْقِي

ولید بن مُسْلِم از گفتهٔ عبدالله بن علاء ما را خبر داد که می‌گفته است * از مکحول شنیدم می‌گفت، من برده عمرو بن سعید بن عاص بودم او مرا به مردی از قبیلهٔ هذیل در مصر بخشید و آن شخص در مصر نعمت بر من ارزانی داشت و من هنگامی از مصر بیرون آمدم که می‌پنداشتم هیچ علمی در آن سرزمین نمانده است مگر اینکه آن را شنیده‌ام!! سپس به مدینه رفتم و از آن شهر بیرون نیامدم تا هنگامی که گمان بردم در آن شهر دانشی نمانده است مگر اینکه آن را شنیده‌ام و سپس شعبی را دیدم و چنوبی ندیده‌ام.^۱

۱. دربارهٔ مکحول گوناگون سخن گفته‌اند و گروهی از جمله خود محمد بن سعد او را در حدیث ضعیف شمرده‌اند. برای آگاهی بیشتر به ذهبی، میزان الاعتدال، شمارهٔ ۸۷۴۹ مراجعه فرمایید.

ولید بن مسلم از گفتهٔ نمیر بن عقیبه عبّسی ما را خبر داد که می‌گفته است: * از مکحول شنیدم می‌گفت، شش ماه پیش شریح آمد و شد داشتم و دربارهٔ هیچ چیز از او نپرسیدم و فقط به گوش دادن مواردی که قضاوت می‌کرد و حکم می‌داد بسنده کردم.

ولید بن مسلم از سعید و ابن جابر ما را خبر داد که هر دو از مکحول شنیده‌اند که می‌گفته است: * انس بن مالک را در مسجد دمشق دیدم گفتم این مردی از اصحاب رسول خداست سزاوار نیست که بر او سلام ندهم و چیزی از او نپرسم، بر او سلام دادم و پرسیدم آیا پس از دیدن یا حمل کردن جنازه باید وضو گرفت؟ گفت هم‌اکنون در حال نماز گزاردنیم بعد هم به نماز گزاردن برمی‌گردیم چرا باید با دیدن جنازه وضو گرفت - در این میان ارزش و موضوع وضو چیست؟

عمر بن سعید از سعید بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر انگشت مکحول انگشتری آهنی دیده که روکش نقره داشته است به گونه‌یی که چیزی از آهن دیده نمی‌شده است و نقش آن این جمله بوده است که پروردگارا مکحول را از آتش دور بدار. معن بن عیسی از عبدالله بن راشد شامی ما را خبر داد که می‌گفته است: * مکحول را دیدم که انگشتری بر دست چپ داشت.

فضل بن دکین، از محمد بن راشد ما را خبر داد که می‌گفته است مکحول هنگامی که نماز می‌گزارده طیلسان خود را بسیار فرو می‌هسته است.

عمر بن سعید، از سعید بن عبدالعزیز ما را خبر داد که: * برای مکحول مقرری سالیانه معین شده بود آن را می‌گرفت و در راه جهاد با دشمن خدا به کار می‌برد و با آن خود را تواناتر می‌ساخت.

ابویمان بن سعید بن عبدالعزیز می‌گفته است: * مکحول به دیدار ابن هشام آمد و ابن هشام او را بر مرکبهای برید سوار کرد.

محمد بن مصعب قرقسانی ما را خبر داد که معقل بن عبدالاعلی قرشی که از خاندان ابی معیط است می‌گفته: * شنیدم مکحول به مردی می‌گفت این آشوب و هیجان چه کرده است؟

کس دیگری از اهل علم می‌گوید، مکحول از مردم کابل و گرفتار لکنت و قدری مذهب و در حدیث و روایت ضعیف بوده است.

عمر بن سعید ما را خبر داد که: * مکحول به سال یکصد و هیجده درگذشته است و

کس دیگری جز او گفت که مکحول به سال یکصد و سیزده درگذشته است.
 حریش بن قاسم می گفت خالد بن یزید بن ابی مالک می گفت * پدرم روز مرگ
 مکحول که به سال یکصد و دوازده بود مرا پشت سر خود بر مرکوبش سوار کرد.

رجاء بن حیوة

در اردن ساکن بود و محدثی مورد اعتماد و عالم و فاضل و بسیار دانش شمرده می شد.
 محمد بن عبدالله انصاری، از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * رجاء بن
 حیوه حدیث را حرف به حرف - بدون فزونی و کاستی - نقل می کرد.
 سلیمان پدر داود طیالسی از گفته شعبه، از محمد بن عبدالله بن ابی یعقوب ما را خبر
 داد که می گفته است * مردی ضمن بیان حدیثی می گفت کنیه رجاء بن حیوه ابونصر بوده
 است.

سلیمان بن حرب از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است * رجاء بن حیوه را
 دیدم که موهای سرش قرمز و موهای ریشش سپید بود.^۱

خالد بن معدان کلاعی

محدثی ثقه بوده است.

قبیصة بن عقبه از گفته سفیان از ثور ما را خبر داد که خالد بن معدان می گفته است
 * هیچ موجودی در دریا و خشکی نیست که مرا از مرگ برهاند، اگر مرگ نشانه‌ی می بود
 که به سوی آن بدونند و مسابقه دهند من نخستین کس بودم که به سوی آن پیشی می گرفتم
 مگر اینکه کسی با فزونی نیروی خود بر من پیشی گیرد.

ابویمان از صفوان بن عمرو نقل می کرد که می گفته است * بر پیشانی خالد بن معدان
 نشان سجده دیده است.

۱. آیا این رجاء بن حیوة همان دولتمرد امویان است که مهربار و دبیر سلیمان بن عبدالملک بوده است و در ترجمه اخبار
 الطوال در ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۶، صص ۱۵۶، ۱۸۱، ۴۶۶، ۵۵۰ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت از او
 و اهمیت او سخن رفته است؟

اسماعیل بن عیاش از صفوان بن عمرو، از خالد بن معدان نقل می‌کرد که می‌گفته است * ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بسته است. محمد بن سعد می‌گوید، همگی گفته‌اند که * خالد بن معدان به سال یکصد و سه و هنگام حکومت یزید بن عبدالملک درگذشته است. یزید بن هارون ما را خبر داد که خالد بن معدان درحالی که روزه داشت درگذشت.

عبدالرحمان بن جبیر بن نفیر خضرمی

گرچه مورد اعتماد بوده است ولی برخی از مردم احادیث او را ناشناخته می‌شمرند، او به سال یکصد و هیجده به هنگام حکومت هشام بن عبدالملک مرده است.

راشد بن سغد حمیری

از مردم حمص و مورد اعتماد بوده و به سال یکصد و هشت به هنگام حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

عبادة بن نسی کندی

مورد اعتماد بوده و به سال یکصد و هیجده و روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

سعید بن مرثد

او از کسانی است که در جنگ صفین حضور داشته و جریر بن عثمان از او روایت کرده است.

نُمَیر بن اَوْس اشعری

او در دمشق قاضی و محدثی کم حدیث بوده و به سال یکصد و بیست و دو و هنگام حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

سلیمان بن حبیب محاربی

محدثی کم حدیث بوده و به سال یکصد و بیست و شش درگذشته است.

عبدالله بن ابی زکریا خزاعی

محدثی مورد اعتماد و از مردم دمشق و کم حدیث و شرکت کننده در جهاد بوده است، به سال یکصد و هفده و روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.
گوید هشام بن عمار از صدقه بن خالد از ابن جابر نقل می کند که می گفته است * عبدالله بن ابی زکریا را دیدم که رنگ سپید موهای خود را تغییر نمی داد.

عبدالرحمان بن میسرة حَضْرَمِی

گوید که اسماعیل بن عیاش از گفته جریر بن عثمان از گفته خود عبدالرحمان بن میسرة نقل می کرد که می گفته است * پیامبر (ص) را خواب دیدم و گفتم ای رسول خدا برای من دعا کنید که گنجایش فراگیری حدیث و فهم آن را داشته باشم، آن حضرت برای من دعا فرمود هرگز چیزی را نمی شنوم مگر اینکه در حافظه ام باقی می ماند - و بر آن پای بند می زدم که نگریزد.

ابومخرمة سعدی

گوید هشام بن عمار از صدقه بن خالد از ابن جابر نقل می کرد که می گفته است * ابومخرمه

را دیدم که رنگ موهای سپیدش را تغییر نمی داد.

سلیمان بن موسی اشدق

کنیه اش ابوایوب و محدثی مورد اعتماد بوده و ابن جریر او را ستوده است، معتمر بن سلیمان از گفته برد نقل می کند که می گفته است: «محدثان به هنگام حج پیش عطاء جمع می شدند و سلیمان بن موسی مسائل را برای ایشان می پرسید، سلیمان به سال یکصد و نوزده و روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشت.

ابوراشد خُبرانی

از قبیله حمیر است. اسماعیل بن عیاش از صفوان بن عمرو نقل می کند که ابوراشد موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می بسته است.

عبدالله بن قیس لخمی

به سال یکصد و بیست و چهار درگذشته است.

یحیی بن ابی عمرو شیبانی

کنیه اش ابو زُرعه بوده است.

علی بن ابی طلحة

او تفسیر را از ابن عباس روایت کرده است و مطالب او را معاویه بن صالح از او روایت کرده است.

یحیی بن جابر طائی

او را حدیثهایی است به سال یکصد و بیست و شش به روزگار حکومت ولید بن یزید بن عبدالملک در گذشته است.

ابومثنیٰ ضمضم املوکی

اسماعیل بن عیاش از صفوان بن عمرو، از خود ابومثنیٰ ضمضم املوکی نقل می‌کند که می‌گفته است * موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بسته است.^۱

یونس بن سیف

محدثی نامور بوده و او را حدیثهایی است به سال یکصد و بیست در حکومت هشام بن عبدالملک در گذشته است.

عبدالرحمان بن عریب حمیری

اسماعیل بن عیاش از صفوان بن عمرو از عبدالرحمان بن عریب حمیری نقل می‌کند که می‌گفته است * ریش خود را زرد می‌کرده است!!

عمرو بن قیس کنندی

حدیث او پسندیده بوده است، محمد بن عمر واقدی می‌گوید که عمرو بن قیس به سال یکصد و بیست و پنج به روزگار حکومت ولید بن یزید بن عبدالملک در گذشته است.

۱. به راستی جای اندوه است که این همه دربارهٔ رنگ مو در این کتاب سخن گفته می‌شود، این سرگشتگان وادی رنگ سخنی دیگر برای گفتن نداشته‌اند؟ امید است بتوانیم از وادی رنگ که رنگارنگ است بیرون آییم.

ابوطلحة

او را حدیثهایی است. واقدی می گوید او به سال یکصد و بیست و چهار درگذشته است.

ابوعنبة

او را حدیثهایی است. واقدی می گوید او به سال یکصد و بیست و چهار درگذشته است.

ابوعتبه کندی

محدثی کم حدیث بوده است. واقدی می گوید به سال یکصد و هیجده و هنگام حکومت هشام بن عبدالملک بن مروان درگذشته است.

یزید بن سُمَی

محدثی مورد اعتماد بوده است. واقدی می گوید به سال یکصد و بیست و پنج و هنگام حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.^۱

مُهاصِر بن حبيب

محدثی نامور است به سال یکصد و بیست و هشت به هنگام حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که هشام بن عبدالملک در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۵ درگذشته است. ظاهراً عبارت «فی آخر» از قلم افتاده است.

طبقه چهارم

عروة بن زؤیم لخمی

محدثی پرحدیث بوده است و به سال یکصد و سی و دو درگذشته است.

عطیة بن قیس

محدثی نامور و او را حدیثهایی بوده است. هشام بن عمّار از صدقة بن خالد، از ابن جابر نقل می‌کند که گفته است عطیة بن قیس را دیدم که رنگ سپید موهای خود را تغییر نمی‌داد.

ازهر بن سعید حرازی

از قبیله جَمَیر و کم حدیث بوده و به سال یکصد و بیست و نه در حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

سعید بن هانی

به سال یکصد و بیست و نه در حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

اسد بن وداعه طائی

از مردم حمص و از محدثان قدیمی است که از ابودرداء روایت کرده است. او چندان زنده ماند که به سال یکصد و سی و هفت در آغاز حکومت ابوجعفر منصور درگذشت.

بلال بن سعد

محدثی ثقة و مورد اعتماد بوده است. هشام بن عمار از گفته صدقه بن خالد از ابن جابر نقل می‌کند که می‌گفته است: * بلال بن سعد را دیدم که موهای سپید خود را تغییر رنگ نمی‌داد.

ولید بن ابی مالک همدانی

کنیه‌اش ابوالعباس بوده و او را حدیثهایی است. محل درس و بحث او در کوفه بوده است و همان جا به سال یکصد و بیست و پنج یا بیست و شش به هنگام حکومت ولید بن یزید بن عبدالملک در هفتاد و دوسالگی درگذشته است.

برادرش: یزید بن ابی مالک همدانی

او را هم حدیثهایی است به سال یکصد و سی در حکومت مروان بن محمد و سالهای پایانی حکومت امویان در دمشق به هفتاد و دوسالگی درگذشته است.

خالد بن عبدالله بن حسین

هشام بن عمار از صدقه بن خالد، از ابن جابر نقل می‌کند که می‌گفته است خالد بن عبدالله را دیدم که رنگ سپید موهایش را تغییر نمی‌داد.

نعمان بن منذر غسانی

از مردم دمشق و پرحديث بوده است و به سال یکصد و سی و دو در آغاز حکومت بنی‌هاشم - عباسیان - درگذشته است.

عمرو بن مهاجر

برده آزادکرده و وابسته اسماء دختر یزید بن سکن انصاری بوده و سالار پاسداران عمر بن عبدالعزیز بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از معاویه بن صالح ما را خبر داد که می گفته است * از مهاجر پدر عمرو شنیدم که می گفت از اسماء دختر یزید بن سکن که برده آزادکرده و وابسته او بودم شنیدم می گفت از حضرت ختمی مرتبت شنیدم که می فرمود «پسران - فرزندان خود را - با شیر دادن در دوران بارداری خود پوشیده به کشتن مدهید، سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر آنان با سواران ایرانی رویاروی شوند از پای درمی آیند و تباه می شوند»^۱.

واقدی می گوید * مقصود این است که به هنگامی که زنان کودکان را شیر می دهند باردار نشوند یا با آنان هم بستر نشوند.

عمرو بن مهاجر محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهای بسیاری است، او در هفتاد و چهار سالگی به سال یکصد و سی و نه به هنگام حکومت ابوجعفر منصور درگذشته است.

بُجَیر بن سعد

محدثی مورد اعتماد بوده است.

ابولقمان خَضْرَمی

محدثی نامور بوده است. واقدی می گوید * به سال یکصد و سی در پایان حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

۱. ابن اثیر هم در کتاب النهایه، ج ۲، ص ۱۱۸ توضیح داده است که منظور منع و کراهت هم بستری مردان با زنان شیرده است.

عازم بن ابی جشیب

کم حدیث بوده است.

علاء بن حارث

هرچند کم حدیث بوده ولی قدیمی تر و داناتر شاگرد مکحول بوده است. او تا هنگامی که گرفتار حواس پرتی نشده بود فتویٰ می داد و به سال یکصد و سی و شش در پایان حکومت ابوالعباس سفاح درگذشت.

یحیی بن حارث ذماری

محدثی کم حدیث ولی عالم به قراءت در روزگار خود بوده و پیش او قرآن خوانده می شد، او در هفتاد سالگی به سال یکصد و چهل و پنج به هنگام حکومت منصور درگذشته است.

حسین بن جابر

از محدثان قدیمی است که از ابوامامة و عبدالله بن بسر مازنی حدیث شنیده و چندان زنده مانده است که معاویة بن صالح از او روایت کرده است.

صقر بن نسیر

محدثی نامور بوده است و به سال یکصد و سی و سه درگذشته است.

سُلَیْم بن عامِر

محدثی مورد اعتماد و قدیمی و نامور بوده است، ابویمان از جریر بن عثمان از سُلَیْم بن عامِر نقل می‌کرد که می‌گفته است * به بیت‌المقدس می‌رفتم در دمشق به دیدار اُم در داء رفتم دستور داد دیناری به من پرداخت شود و افشره به من آشامانید، گفته‌اند سُلَیْم بن عامِر به سال یکصد و سی در حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

ابوعبیدالله

هشام بن عمار از صدقه بن خالد از ابن جابر نقل می‌کرد که ابوعبیدالله را دیدم رنگ سپید موهایش را تغییر نمی‌داد.

حاتم بن حُرَیث حِمَاصی

محدثی نامور بوده و به سال یکصد و سی و هشت در آغاز حکومت ابوجعفر منصور درگذشته است.

ضَمْرَة بن حَبِیب

ان شاءالله مورد اعتماد بوده است.

ربیعَة بن یزید

مورد اعتماد بوده است.